



نظریه عرفی شدن با رویکرد اجتهادی تجربی

حسین بستان (نجفی)

زمستان ۱۳۹۶

Bustan, Huseyin

بستان، حسین، ۱۳۴۷-

نظریه عرفی شدن با رویکرد اجتهادی تجربی / حسین بستان (نجفی)؛ ویراستار: سعیدرضا علی عسگری. - قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۶.

نه، ۲۲۱ص: جدول، نمودار. - (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه؛ ۴۱۱: علوم اجتماعی؛ ۳۵)

ISBN: 978-600-298-181-3

بها: ۱۲۷۰۰۰ ریال

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه، ص. [۲۰۳] - ۲۱۰: همچنین به صورت زیرنویس.

نمایه.

۱. اسلام و دنیوی گرایی. ۲. Islam and secularism. ۳. دنیوی گرایی. ۴. Secularism. ۵. دین و جامعه شناسی

۶. Religion and sociology. الف. علی عسگری، سعیدرضا، ویراستار ب. پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. ج. عنوان.

۲۹۷/۴۸۹

BP۲۲۹/۳/ب۵ ۱۳۹۶

۴۹۶۰۵۸۹

شماره کتاب شناسی ملی



نظریه عرفی شدن با رویکرد اجتهادی تجربی

مؤلف: حسین بستان (نجفی)

ناشران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سازمان تبلیغات اسلامی

ویراستاری: سعیدرضا علی عسگری

صفحه آرای: اعتصام

چاپ اول: زمستان ۱۳۹۶

تعداد: ؟؟؟ نسخه

لیتوگرافی: سعیدی

چاپ: قم-سبحان

قیمت: ۱۲۷۰۰ تومان

کلیه حقوق برای ناشران محفوظ و نقل مطالب با ذکر مأخذ بلامانع است.

قم: ابتدای شهرک پردیسان، بلوار دانشگاه، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، تلفن: ۰۲۵-۳۲۱۱۱۱۰۰ (انتشارات ۳۲۱۱۱۳۰۰)

نمابر: ۳۲۸۰۳۰۹۰، ص. پ. ۳۷۱۸۵-۳۱۵۱. تهران: خ انقلاب، بین وصال و قدس، کوی اُسکو، پلاک ۴، تلفن: ۶۶۴۰۲۶۰۰

www.rihu.ac.ir

info@rihu.ac.ir

www.ketab.ir/rihu

تهران، خیابان ولی عصر علیه السلام، نبش زرتشت غربی، سازمان تبلیغات اسلامی، کد پستی ۱۴۱۵۸۶۳۹۶۵، تلفن: ۸۸۸۹۶۲۳۳

سخن ناشران

نیاز گسترده جوامع علمی حوزوی و دانشگاهی به متون علوم انسانی با نگرش اسلامی در رشته‌های علوم انسانی حقیقتی انکارناپذیر است. برای رفع این نیاز، مراکز پژوهشی با توجه به محدودیت‌های موجود، می‌توانند با یاری و همکاری یکدیگر، آثار مشترکی تدوین و ارائه کنند تا افزون بر ارتقای کمی و کیفی پژوهش‌ها، از تکرار و موازی‌کاری جلوگیری شود. از این رو، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سازمان تبلیغات اسلامی برای نیل به اهداف یادشده، نخستین کار مشترک خود را با عنوان «نظریه عرفی شدن: بارویکرد اجتهادی تجربی» به جامعه علمی تقدیم می‌کنند.

این کتاب به عنوان منبع مطالعاتی برای پژوهشگران رشته‌های علوم اجتماعی و معارف اسلامی و همچنین دانشجویان این رشته‌ها در مقاطع کارشناسی ارشد و دکتری قابل استفاده است.

از استادان و صاحب‌نظران ارجمند تقاضا می‌شود با همکاری، راهنمایی و پیشنهادهای اصلاحی خود، ما را در جهت ارتقای کیفی کتاب حاضر و تدوین دیگر آثار مورد نیاز جامعه دانشگاهی جمهوری اسلامی ایران یاری دهند.

در پایان لازم می‌دانیم از مؤلف گرامی اثر جناب آقای دکتر حسین بستان (نجفی) و نیز از ناقد و ارزیاب محترم، جناب آقای دکتر علی رضا شجاعی زند سپاسگزاری کنیم.

سازمان تبلیغات اسلامی

پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

فهرست مطالب

پیشگفتار..... ۱

فصل اول: روش تحقیق

- ۱-۱. مبانی فراتجربی نظریه‌سازی درون‌دینی در علوم اجتماعی..... ۴
- ۲-۱. مراحل و روش ساخت نظریه مبتنی بر متون دینی در علوم اجتماعی..... ۷
۱. تدوین پرسش تحقیق..... ۸
۲. مروری بر ادبیات بحث..... ۱۰
۳. گزاره‌یابی در متون دینی..... ۱۲
۴. گزاره‌پردازی..... ۱۵
۵. ساخت مدل نظری انتزاعی..... ۱۶
۶. ساخت مدل تجربی انضمامی..... ۱۹
- ۳-۱. دورنمایی از نظریه قابل استحصال با روش پیشنهادی..... ۲۱
- ۴-۱. مراحل ساخت نظریه عرفی شدن با تکیه بر متون اسلامی..... ۲۵

فصل دوم: مفاهیم و کلیات

- ۱-۲. بیان مسئله..... ۲۹
- ۲-۲. مفهوم‌شناسی..... ۳۱
- ۱-۲-۲. تعریف دین..... ۳۱
- ۲-۲-۲. مفهوم عرفی شدن..... ۳۹
- ۳-۲. تحقق عینی عرفی شدن..... ۴۹
- ۱-۳-۲. عرفی شدن در غرب..... ۴۹
- ۲-۳-۲. عرفی شدن در ایران..... ۵۲
- ۴-۲. پیشینه نظری بحث عرفی شدن..... ۵۶

پنج

۵۹	۱-۴-۲	آگوست کنت
۵۹	۲-۴-۲	کارل مارکس
۶۰	۳-۴-۲	ماکس وبر
۶۱	۴-۴-۲	امیل دورکیم
۶۲	۵-۴-۲	تالکوت پارسونز
۶۳	۶-۴-۲	دانیل لرنر
۶۴	۷-۴-۲	برایان ویلسون
۶۵	۸-۴-۲	نیکلاس لومان
۶۶	۹-۴-۲	رونالد اینگلهارت
۶۷	۱۰-۴-۲	پیتر برگر
۷۱	۱۱-۴-۲	رادنی استارک
۷۱	۱۲-۴-۲	دیوید مارتین
۷۲	۱۳-۴-۲	توماس لوکمان
۷۲	۱۴-۴-۲	ریچارد فن
۷۳	۱۵-۴-۲	جمع‌بندی

فصل سوم: گزاره‌های مرتبط با تبیین عرفی شدن در متون دینی

۷۸	۱-۳	گزاره‌های ناظر به مبانی نظریه عرفی شدن
۸۹		جمع‌بندی
۹۳	۲-۳	گزاره‌های ناظر به زمینه‌ها و عوامل عرفی شدن

فصل چهارم: ساخت مدل نظری عرفی شدن

۱۲۰	۱-۴	دسته‌بندی عوامل
۱۲۱	۲-۴	ساخت مدل نظری انتزاعی
۱۲۱	۱-۲-۴	تأملی در مبانی
۱۲۳	۲-۲-۴	شناسایی عوامل بنیادین
۱۲۵	۳-۲-۴	بیان روابط و سازوکارها و ترسیم مدل نموداری
۱۳۷	۳-۴	نسبت میان نظریه درون دینی و نظریه‌های دیگر

فصل پنجم: ساخت مدل تجربی عرفی شدن

۱۴۲	۱-۵	حذف فرضیه‌های غیرمرتبط
۱۴۲		کتمان دین و تحریف دین
۱۴۳		بدعت در دین

شش

- ۱۴۳ صدور احکام قضایی بر پایه غیر ما نزل الله
- ۱۴۳ ریاضت‌گرایی شدید
- ۱۴۳ محرومیت شدید جنسی یا معیشتی
- ۱۴۴ فرقه‌گرایی مذهبی
- ۱۴۴ پیروی از متشابهات
- ۱۴۴ دوستی با کافران
- ۱۴۵ غُلُو
- ۱۴۵ پیروی از پیشینیان
- ۱۴۵ بی‌توجهی به شعائر الهی
- ۱۴۵ ولایت‌گریزی
- ۱۴۶ نگاه تفریحی و بازیچه‌ای به دین
- ۱۴۷ رفاه
- ۱۴۷ منفعت‌طلبی متولیان دین
- ۱۴۷ دشوار شدن تکالیف دینی
- ۱۴۷ حذف دین‌داری از معیارهای مسئولیت‌سپاری
- ۱۴۸ کاهش نقش دین در قانون‌گذاری
- ۱۵۰ ۲-۵. اعتبارسنجی فرضیه‌های مرتبط
- ۱۵۱ فقر معرفت دینی
- ۱۵۳ حس‌گرایی
- ۱۵۴ غفلت و فراموشی
- ۱۵۴ نابخردی
- ۱۵۵ زائل شدن قبح گناه
- ۱۵۵ علم دنیاگرایانه
- ۱۵۶ افول نقش دین‌داری در تعیین منزلت اجتماعی
- ۱۵۶ موانع اخلاقی ایمان
- ۱۵۷ ضعف محبت به خدا و اهل بیت (علیهم‌السلام)
- ۱۵۸ ضعف خوف و خشیت
- ۱۵۹ دنیا دوستی
- ۱۶۰ گناهان و ترک واجبات
- ۱۶۰ رویگردانی از دعا و تضرع
- ۱۶۱ کاهش مراجعه به عالمان دین
- ۱۶۱ خوشگذرانی
- ۱۶۲ کارهای بیهوده

هفت

۱۶۳	ناهنجاری‌های جنسی.....
۱۶۴	ازدیاد گناه.....
۱۶۵	ارتکاب شبهات.....
۱۶۵	ترک کردن نماز یا سبک‌شماری آن.....
۱۶۵	کسب و کار دنیاگرایانه.....
۱۶۷	کاهش احترام به عالمان دین.....
۱۶۸	مجاورت.....
۱۶۸	نقش دنیاپرستان.....
۱۶۹	تبلیغات ضدّ دینی.....
۱۷۰	گسترش نحله‌های مخالف دین.....
۱۷۱	مهجوریت قرآن.....
۱۷۱	روگردانی از اهل بیت (علیهم‌السلام).....
۱۷۲	رسانه‌ها.....
۱۷۳	نقش والدین.....
۱۷۳	نقش افراد صاحب نفوذ.....
۱۷۴	آموزش اندیشه‌های باطل.....
۱۷۵	ارتباط میان فرهنگی.....
۱۷۶	نقش علمای سوء.....
۱۷۷	ضعف تبلیغ دین.....
۱۷۷	آبادسازی دنیا.....
۱۷۹	گشایش.....
۱۷۹	گسترش کاخ‌نشینی.....
۱۷۹	سیاست‌های دشمنان اسلام.....
۱۸۰	نقش حکومت غیرالهی.....
۱۸۱	تضییع حقوق متقابل مردم و حاکمان.....
۱۸۲	ترک امر به معروف و نهی از منکر.....
۱۸۳	سست شدن پیوندهای اجتماعی.....
۱۸۴	ناکارآمدی نظام کیفری.....
۱۸۵	۳-۵. بیان روابط و سازوکارها و ترسیم مدل نموداری.....
۱۹۳	۴-۵. مقایسه‌ای میان دو مدل تبیین عرفی‌شدن در ایران.....
۲۰۱	نتیجه‌گیری.....

منابع و مأخذ

- ۲۰۳ منابع فارسی و عربی
۲۰۸ منابع انگلیسی
۲۰۹ پایگاه‌های اینترنتی

نمایه‌ها

- ۲۱۱ نمایه آیات
۲۱۷ نمایه روایات
۲۲۰ نمایه اشخاص
۲۲۱ نمایه اصطلاحات

پیشگفتار

مسئله عرفی شدن در چشم انداز جامعه‌شناسی موجود، مسئله‌ای در کنار دیگر مسائل فراوان اجتماعی تلقی شده است، بی‌آنکه اهمیتی ویژه و جایگاهی منحصر به فرد برای آن لحاظ شود؛ از همین روست که این مسئله فقط توجه گروه معدودی از جامعه‌شناسان را به خود معطوف داشته و برای آنان به یک دلمشغولی عمده بدل شده است.

این در حالی است که از نگاهی دیگر، مسئله عرفی شدن، دارای ظرفیت بسیار بالایی برای تبدیل شدن به یکی از مسائل بنیادین جامعه‌شناسی است؛ چراکه مطالعات چندساله نگارنده در حوزه‌های دیگر جامعه‌شناسی، به ویژه خانواده و جنسیت، این نکته را برای او مدلل و آشکار ساخته که ریشه همه یا بسیاری از مشکلات و نابسامانی‌های اجتماعی را باید در پدیده عرفی شدن و دین‌گریزی جوامع جستجو کرد و همین نکته، انگیزه آغازین ورود به این تحقیق را شکل داد.

موضوع عرفی شدن از محورهای اصلی مباحث جامعه‌شناسی دین است که شماری از جامعه‌شناسان کلاسیک و معاصر در باب آن نظریه پردازی کرده و بر پایه این نظریه‌ها، طرح‌های تحقیقی فراوانی در دهه‌های اخیر به اجرا درآمده‌اند. حاصل این کوشش‌های نظری و تجربی که در جهت وضوح بخشیدن به ابعاد مختلف مسئله عرفی شدن، به ویژه شناسایی مفهوم و ماهیت آن و تبیین عوامل، فرایند و پیامدهای آن صورت گرفته، شکل‌گیری ادبیاتی گسترده با نکات آموزنده فراوان در این زمینه است. با وجود این، ادبیات عرفی شدن همچنان از کاستی‌هایی جدی رنج می‌برد و این به سبب پیچیدگی خاص این مسئله است که از عوامل مختلفی همچون ابهام در تعریف دین، حاصل نشدن وفاق میان صاحب‌نظران درباره تعریف عرفی شدن، درهم‌تنیدگی سطوح مختلف این پدیده، تنوع آموزه‌های ادیان و ساختارهای نهادی آنها، فقدان مستندات تاریخی موثق درباره وضعیت دین و دین‌داری در ادوار گذشته

و نیز گسترش پدیده‌هایی همچون جنبش‌های احیای دین و بنیادگرایی دینی نشئت گرفته است. این تحقیق اما درصدد آن است که از طریق فتح بابی جدید و طرح رویکردی نسبتاً بدیع، به پیشبرد ادبیات این حوزه یاری رساند و بر پایه این پیش‌فرض که گزاره‌های توصیفی و تجویزی متون اسلامی این ظرفیت را دارند که الهام‌بخش نظریه‌هایی تبیینی در موضوعات مختلف اجتماعی باشند، می‌کوشد نظریه‌ای الهام گرفته از آموزه‌های دینی درباره عرفی شدن به دست دهد. دستیابی به این هدف از دو جهت دارای اهمیت است: نخست، مطرح کردن نظریه‌ای جدید و کارآمد در حوزه جامعه‌شناسی عرفی شدن که برگرفته از آموزه‌های اسلامی و منطبق با آنها بوده و توان هم‌آوردی با نظریه‌های این حوزه را داشته باشد؛ دوم، معرفی کردن الگویی عام برای نظریه‌سازی مبتنی بر متون دینی در شاخه‌های مختلف علوم اجتماعی به جامعه علمی کشور در راستای ایضاح هرچه بیشتر ابعاد مفهومی و روش‌شناختی اندیشه علوم انسانی اسلامی.

مباحث کتاب در قالب پنج فصل تنظیم شده‌اند. در فصل نخست، ابعاد روشی و روش‌شناختی بحث، به‌ویژه روش ساخت نظریه عرفی شدن با بهره‌گیری از متون اسلامی واکاوی خواهند شد؛ فصل دوم به بیان مفاهیم و کلیات بحث، شامل بیان مسئله، مفهوم‌شناسی، شواهد وقوعی و پیشینه نظری بحث عرفی شدن اختصاص دارد؛ فصل سوم به استخراج و کدگذاری آغازین مجموعه گسترده‌ای از گزاره‌های متون دینی می‌پردازد که به تبیین عرفی شدن ارتباط دارند. کوشش فصل چهارم معطوف به آن است که بر پایه گزاره‌های مدون شده در فصل سوم، نمونه‌ای نظری و انتزاعی درباره عوامل عرفی شدن ساخته و پرداخته شود و سرانجام، در فصل پنجم در راستای تکمیل فرایند مدل‌سازی و افزایش ظرفیت کاربردی این تحقیق و نیز نشان دادن میزان کارآمدی مدل نظری ترسیم شده در تبیین واقعیات موجود، تطبیقی از آن بر واقعیات انضمامی یک جامعه خاص (جامعه ایران معاصر) صورت گرفته است.

در اینجا لازم می‌دانم سپاسگزاری خود را از نکته‌سنجی‌ها و راهنمایی‌های ارزنده جناب آقای دکتر علی‌رضا شجاعی‌زند که از آغاز تا پایان این تحقیق از همراهی و همدلی با نگارنده فروگذار نکردند، ابراز دارم و نیز از همه عزیزانی که مستقیم یا غیرمستقیم در به انجام رسیدن این نوشتار سهیم بوده‌اند، به‌ویژه مسئولان و کارکنان محترم پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قدردانی کرده و از خداوند متعال برای همه آنان توفیق روزافزون و سعادت دنیا و آخرت را درخواست می‌کنم.

حسین بستان (نجفی)

بهار ۱۳۹۶

فصل اول

روش تحقیق

از آنجا که هدف اصلی این نوشتار، ساخت نظریه‌ای علمی در باب عرفی شدن با رویکردی اسلامی است، فصل روش تحقیق باید عهده‌دار توضیح روش نظریه‌سازی درون‌دینی در علوم اجتماعی باشد که بحثی نسبتاً بدیع و تقریباً ناشناخته در محیط‌های علمی و دانشگاهی است. این بحث از نظر جایگاه معرفتی به حوزه مطالعات موسوم به علم دینی و به‌طور خاص جامعه‌شناسی اسلامی تعلق دارد و بر پیش‌فرض‌هایی استوار است که عمدتاً در آن حوزه بررسی و مذاقه می‌شوند؛ اما به سبب سیطره نگرش فلسفی و انتزاعی بر مطالعات علم دینی در طی چند دهه گذشته و تمرکز صاحب‌نظران این حوزه بر مبانی و پیش‌فرض‌های فلسفی این بحث به‌ویژه مسئله امکان یا عدم امکان علم دینی و ورود نکردن تفصیلی آنان به مباحث روشی، به‌گونه‌ای که به ارائه روش‌های تحقیق برآمده از مبانی و اصول موضوعه ایشان به‌طور مشخص بینجامد، شاهد پیشرفت درخوری در زمینه مباحث روشی نبوده‌ایم.

بی‌توجهی به مبانی فراتجربی نظریه‌سازی با تکیه بر متون دینی و استلزامات روش‌شناختی این مبانی و نیز به دست ندادن تصویری روشن از خود روش و فرایند تحقق این الگوی نظریه‌سازی در علوم اجتماعی، ممکن است به سوءفهم‌های جدی در دریافت مطالب کتاب منجر شود که این امر ایجاب می‌کند پیش از ورود به مباحث محتوایی ساخت نظریه عرفی شدن با تکیه بر متون اسلامی، توضیحی هرچند فشرده درباره چیستی الگوی علم دینی مورد نظر و به تبع آن، روش پیشنهادی ساخت نظریه مبتنی بر متون دینی در علوم اجتماعی و سرانجام مراحل کلی ساخت نظریه اجتهادی تجربی عرفی شدن داده شود.

۱-۱. مبانی فراتجربی نظریه‌سازی درون‌دینی در علوم اجتماعی

ساخت نظریه مبتنی بر متون دینی در علوم اجتماعی بر الگوی اجتهادی-تجربی علم دینی استوار است که شرح تفصیلی آن در دو کتاب: گامی به سوی علم دینی (۲) منتشر شده در سال ۱۳۹۰ و نظریه‌سازی دینی در علوم اجتماعی منتشر شده در سال ۱۳۹۲، آمده است. اما به‌طور خلاصه می‌توان گفت: الگوی مزبور، متشکل از مجموعه‌ای از مبانی معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی و انسان‌شناختی است که مهم‌ترین آنها از این قرارند:

۱. تأکید بر دیدگاهی شمول‌گرایانه در باب قلمرو دین و دیدگاهی شناختاری در باب زبان دین که زمینه ورود دین به قلمروهای علم را فراهم می‌سازد؛^۱
۲. پذیرش دین، در کنار عقل و تجربه، به‌عنوان منبع معرفتی معتبر و درخور استناد در علم؛^۲
۳. ایجاد یک مرزبندی قراردادی میان دو سطح تجربی و فراتجربی علم که به موجب آن، علم اجتماعی دینی در سطح فراتجربی، به اقتضای مورد از هر یک از روش‌های معتبر، به‌ویژه روش‌های عقلی (فلسفی) و نقلی (وحيانی) استفاده می‌کند و در سطح تجربی، در مقام گردآوری، بیشتر به روش اجتهادی یا استنباطی (تبلور یافته در روش‌های

۱. در توضیح این مبنای معرفت‌شناختی که به‌طور خاص ناظر به معرفت دینی است، می‌توان از دو بیان حدّاقلی و حدّاکثری بهره جست. براساس بیان حدّاقلی، همین که متون دین اسلام کم یا بیش مطالبی را درباره مبانی فراتجربی علوم اجتماعی و نیز خود واقعیات اجتماعی بیان کرده‌اند، زمینه مراجعه به این متون در مباحث علمی را فراهم می‌سازد. اما برحسب بیان حدّاکثری، با عنایت به دو اصل کمال و جامعیت اسلام می‌توان ادعا کرد که این دین، افزون بر مبانی فراتجربی علوم اجتماعی، مجموعه کاملی از روش‌های رسیدن به سعادت حقیقی اخروی و برخی مراتب سعادت دنیوی، مانند عدالت و امنیت که در راستای تحقق سعادت اخروی قرار دارند، را دربر می‌گیرد و چون روش‌های یادشده بر ملاک‌های واقعی و حقایق تکوینی استوارند، این نتیجه به دست می‌آید که اسلام افزون بر مطالبی که به‌طور مستقیم و در قالب گزاره‌های اخباری درباره واقعیات جهان بیان داشته، در ارزش‌ها و احکام خود نیز به همه روابط علی و معلولی واقعی که با سعادت انسان مرتبط‌اند، عنایت کرده و بدین سان، همه اموری را که بود یا نبود آنها در سعادت انسان دخالت دارند، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم در نظر گرفته است. بر این اساس، می‌توان متون دین اسلام را بالفعل یا بالقوه دربردارنده گزاره‌هایی تبیینی دانست که همه عوامل و موانع دستیابی انسان‌ها به سعادت را بیان کرده‌اند.

۲. پذیرش دین به‌عنوان منبع شناخت، وجه تمایز این الگو با الگوهای دیگر علم است. به بیان دیگر، عقل و تجربه، از منابع مسلم و جدایی‌ناپذیر همه الگوها هستند که در لزوم استفاده فی‌الجمله از آنها - با قطع نظر از برخی اختلاف نظرها - مناقشه نیست، اما در الگوی پیشنهادی، افزون بر این دو منبع از منبع دیگری به نام دین هم استفاده می‌شود.

فقهی-تفسیری) متکی است و در مقام داوری، اصل آزمون‌پذیری تجربی را مفروض می‌گیرد؛^۱

۱. این مبنای روش شناختی ممکن است با اشکال‌هایی از این قبیل روبه‌رو شود که تجربه‌خطاپذیر چگونه می‌تواند ملاک نفی و اثبات گزاره‌های متون دینی باشد، در حالی که میزان معرفت‌زایی و اطمینان‌بخشی گزاره‌های دینی در مقایسه با گزاره‌های تجربی بالاتر است و بر این اساس، آن معرفتی که در دستگاه معرفت، خطاناپذیر است یا احتمال خطای کمتری دارد، باید ملاک داوری باشد و یا این اشکال که حجیت بسیاری از گزاره‌های دینی به دلیل استناد به معصوم علیه السلام برای دین‌باوران مفروض است و از این‌رو، نیازی نیست که این گزاره‌ها با تجربه سنجیده شوند. اشکال دیگر اینکه رویکرد تجربی به گزاره‌های متون دینی که در این روش مفروض است، مسئله ابطال احتمالی گزاره‌های دینی به وسیله تجربه را پدید می‌آورد.

در پاسخ به اشکال نخست باید بر این نکته تأکید کرد که سخن بر سر داوری در سطح تجربی علم است، یعنی ساحتی که تنها مشتمل بر گزاره‌های توصیفی تجربی است و این در حالی است که بخش عمده‌ای از گزاره‌های متون دینی، مضمونی هنجاری دارند و بخش عمده‌ای از گزاره‌های توصیفی، ناظر به حقایق غیرتجربی مانند صفات الهی و ویژگی‌های بهشت و دوزخ‌اند و بدین‌سان، تنها بخش کمتری از گزاره‌های متون دینی، گزاره‌های توصیفی تجربه‌پذیرند، ضمن آنکه بسیاری از همین دسته اخیر - به شرحی که خواهد آمد - دارای اعتبار سندی بالایی نیستند و در نتیجه، نمی‌توان ادعای بالاتر بودن میزان معرفت‌زایی و اطمینان‌بخشی گزاره‌های متون دینی نسبت به گزاره‌های تجربی را مطرح کرد، همچنان‌که درباره گزاره‌های توصیفی استخراج‌شده از گزاره‌های هنجاری نمی‌توان چنین ادعائی داشت؛ زیرا برحسب توضیحی که خواهد آمد، جنبه حدس و نظر در استخراج این گزاره‌ها دخالت دارد. از این گذشته، با صرف‌نظر از دو مشکل ضعف سند و حدسی بودن، مبنای حجیت بیشتر گزاره‌های معتبر در متون دینی به تعبیر علمای اصول فقه، ظن معتبر است، نه قطع و یقین. این بدان معناست که هرچند در مقام عمل شرعاً موظف به پذیرش این گزاره‌ها و عمل بر طبق آنها هستیم، اما احتمال هرچند ضعیف عدم مطابقت آنها با واقع از جهت صدور یا دلالت همواره وجود دارد. در چنین شرایطی کاملاً عقلانی خواهد بود که با آزمون تجربی این گزاره‌ها، ضریب اطمینان خود را نسبت به محتوای آنها افزایش دهیم.

در پاسخ به اشکال دوم می‌توان گفت تعهد به آزمون تجربی گزاره‌های متون دینی لزوماً برای احراز حقیقت نفس‌الامری مفاد آنها نیست؛ بلکه به دلیل لزوم توجه به تعیین اجتماعی علم، افزون بر ابعاد معرفتی آن است. بی‌شک، اگر علم دینی، ادعای بی‌نیازی از تجربه در موضوعات ذاتاً تجربی را مطرح کند، در میان اجتماع اهل علم، موافقان چندانی به دست نخواهد آورد؛ زیرا ادعای مزبور با اصل مسلم‌عینیت در علوم اجتماعی مغایرت تام دارد.

در پاسخ به اشکال سوم نیز اجمالاً باید گفت: ابطال یک گزاره در اصطلاح فیلسوفان علم، لزوماً به معنای لغوی این واژه، یعنی نشان دادن کذب مطلق آن گزاره نیست تا در نتیجه، سخن از ابطال گزاره دینی، در بردارنده حکم به نادرستی بیان وحیانی باشد، بلکه می‌تواند صرفاً به این معنا باشد که شواهدی بر نفی عموم یا اطلاق آن گزاره اقامه شده است. برای مثال، ممکن است از متون دینی این گزاره‌ها استخراج شوند که «هر کس به پدر و مادرش نیکی نکند، فرزندان‌ش به او نیکی نخواهند کرد» یا «هر کس رابطه‌اش را با خویشاوندان قطع کند، عمرش کوتاه می‌گردد»، ولی شواهد تجربی عمومیت این گزاره‌ها را نقض کنند. در این صورت، تعبیر ابطال تجربی تنها به معنای تخصیص خوردن کلیت این گزاره‌ها قابل قبول است، همان‌گونه که فقها در مباحث فقهی از تخصیص دلیل عام به وسیله روایت خاص سخن می‌گویند و هیچ‌گاه آن را به ابطال دلیل عام به وسیله دلیل خاص تفسیر نمی‌کنند. ←

۴. تأکید بر مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و ارزش‌شناختی از یک سو و ابعاد نظری، شامل جنبه‌های تبیینی و تفسیری از سوی دیگر به‌عنوان وجوه تمایز این الگو از الگوهای موجود جامعه‌شناسی و نداشتن داعیه برخورداری از ویژگی منحصر به فردی از نظر فنون تحقیق تجربی؛^۱
۵. پذیرش اهداف چندگانه در علم اجتماعی به این معنا که تبیین علّی پدیده‌های اجتماعی، معناشناسی کنش‌های جمعی، نقد اوضاع اجتماعی و غایت‌شناسی پدیده‌های انسانی از حیث استنادشان به خداوند، به‌عنوان اهداف علم اجتماعی درون‌دینی معرفی می‌شوند؛
۶. امکان استنتاج گزاره‌های توصیفی واقع‌نما از احکام هنجاری متون دینی و در نتیجه، امکان بهره‌گیری از گزاره‌های هنجاری متون دینی در ساختن فرضیه‌ها، مدل‌ها و نظریه‌های علمی؛^۲

→ گفتنی است سطح فراتجربی به علم دینی اختصاص ندارد و اصولاً همه علوم تجربی بر مبانی فراتجربی استوارند، اما ویژگی سطح فراتجربی در الگوی اجتهادی-تجربی علم دینی آن است که افزون بر مبانی فلسفی و شبه‌فلسفی که مطلقاً جزء مبادی علم و خارج از مسائل آن هستند، پاره‌ای از مسائل خود علم را که ذاتاً تجربی‌اند، اما به دلایلی، مانند فراهم نبودن امکان تجربه، با تکیه بر داوری‌های درون‌دینی پذیرفته شده‌اند، نیز دربر می‌گیرد.

۱. کاملاً محتمل است که تحقق عملی این الگو در پژوهش‌های علوم اجتماعی اسلامی، امکان پیشرفت و نوآوری آن را از نظر فنون و تکنیک‌های اجرایی تحقیق نیز در پی داشته باشد. اما از هم‌اکنون نمی‌توان چنین وعده‌ای داد. بنابراین، هرگز درصدد نفی این احتمال نیستیم که در مواردی با الهام از آموزه‌های دینی به فنّ جدیدی دست یابیم، یا برخی فنون موجود را کنار بگذاریم، بلکه سخن بر سر این است که علم دینی در الگوی مورد نظر، فعلاً ادعایی در این باره ندارد و وعده نمی‌دهد که لزوماً چنین اتفاقی خواهد افتاد؛ زیرا به نظر می‌رسد فنون و تکنیک‌های تحقیق، اغلب مبتنی بر مبانی ریاضی و منطقی جهان‌شمول هستند و گواه این مدعا، استفاده عالمان مسلمان در دوران شکوفایی تمدن اسلامی از فنون مختلف تجربی، از قبیل مشاهده، رصد، آزمایش، روش مشارکتی و آمارگیری است.

این استدلال به‌طور ضمنی حاوی نقدی است بر نگرش برخی مدافعان علم دینی به روش تجربی که با وجود اعتراف کلی به مقبولیت این روش عملاً نسبت به آن کم‌مهری روا می‌دارند و گاه در برابر هرگونه دفاع از روش تجربی با زدن برچسب پوزیتیویسم و مانند آن، موضع می‌گیرند، در حالی که روش تجربی و علوم منتج از آن نه تنها در دوران شکوفایی تمدن اسلامی، بلکه حتی در گفتار و سیره معصومان علیهم‌السلام دارای جایگاه والایی بوده است و احادیث متعددی که در موضوع تجربه وارد شده‌اند، گواه این سخن‌اند. برای نمونه، امیر مؤمنان علیه‌السلام می‌فرماید: «العقل عقْلان: عقل الطبع و عقل التجربة، و کلاهما یؤدّی الی المنفعة» (مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۶) و نیز می‌فرماید: «فی التجاربِ علمٌ مُستأنف» (کلینی، کافی، ج ۸، ص ۲۲) آری، مهم آن است که در شناخت حد و مرز و محدودیت‌های این روش دچار اشتباه نشویم و خطای فیلسوفان غربی را تکرار نکنیم که در دام علم‌گرایی (scientism) سقوط کردند و علم تجربی را در جایگاهی برتر از دین و فلسفه نشانده‌اند.

۲. با توجه به این قاعده مسلم در دیدگاه کلامی شیعه که «احکام دینی، مبتنی بر مصالح و مفاسد واقعی در متعلقات احکام هستند»، زمانی که دین به چیزی امر یا از آن نهی می‌کند، یا هنگامی که چیزی را تشویق می‌کند یا از چیزی برحذر می‌دارد، به‌طور ضمنی و اجمالی از وجود مصالح یا مفاسدی در متعلقات این احکام خبر می‌دهد.

۷. تأکید بر امکان تولید نظریه‌های تبیینی یا تفسیری عام و جهان‌شمول بر پایه رد نسبت‌گرایی معرفت‌شناختی و فرهنگی؛

۸. جانبداری ارزشی به معنای ارزش‌مداری نه تعصب ارزشی که با توجه به مرزبندی میان دو سطح تجربی و فراتجربی، در سطح نخست، از دخالت ارزش‌ها در توصیف و تبیین واقعیات تا حدّ امکان کاسته می‌شود؛ اما در سطح دوم، توسل به ارزش‌های دینی در جهت نقد اوضاع اجتماعی و به دست دادن راهکار برای تحقق وضعیت مطلوب، پذیرفتنی است؛

۹. پذیرش فطرت انسانی، عقلانیت نظری و عملی، اختیار و آگاهی به‌عنوان ویژگی‌های اساسی انسان که نقشی تعیین‌کننده در شکل‌گیری علوم اجتماعی دارند؛

۱۰. تلفیق فردگرایی و کل‌گرایی هستی‌شناختی و به سخن دیگر، تأکید بر وابستگی متقابل کنش‌ها و ساختارها.

۱-۲. مراحل و روش ساخت نظریه مبتنی بر متون دینی در علوم اجتماعی

با عنایت به مبانی فلسفی یادشده، از آنجا که کانون اصلی فعالیت علمی، نظریه‌سازی است و دیگر فعالیت‌ها بیشتر پیرامون آن، یعنی در راستای تولید نظریه و اعتبارسنجی و جرح و تعدیل آن، صورت می‌گیرند و علم درون‌دینی هم از این امر مستثنا نیست، از این‌رو، جهت‌گیری اصلی الگوی مورد نظر علم دینی (جامعه‌شناسی اسلامی)، تولید نظریه است، نظریه‌ای که ویژگی‌های پذیرفته‌شده یک نظریه علمی متعارف را دارا باشد. این ویژگی‌ها عبارت‌اند از:

- انسجام منطقی و خالی از تناقض بودن؛

- تبیین علی به معنای وسیع کلمه، شامل تبیین‌های علی، تفسیری و کارکردی؛

- حاوی درجه‌ای از انتزاع بودن؛

- ناظر بودن به واقعیت تجربی و آزمون‌پذیری؛

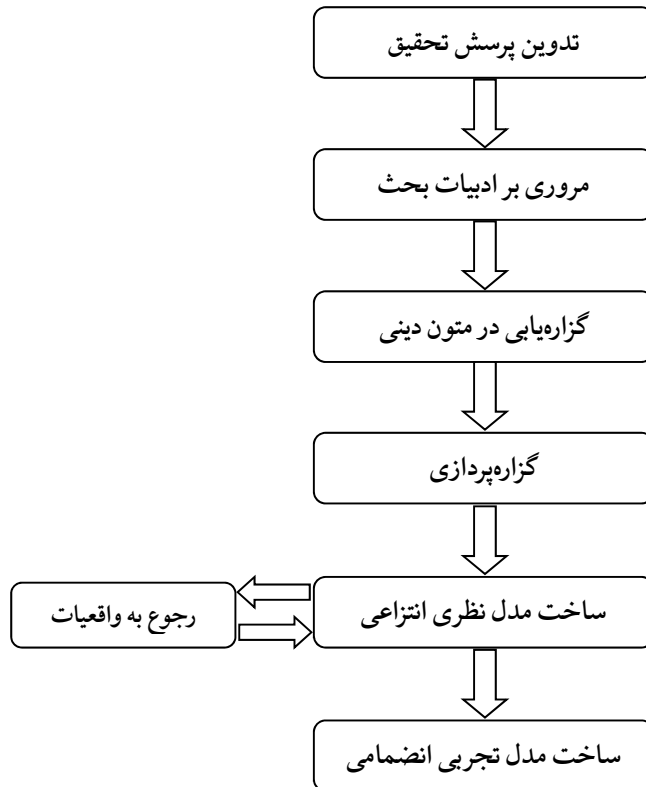
- پیش‌بینی‌کنندگی هرچند به‌طور محدود؛

- فراهم کردن مبنایی برای مداخله اجتماعی.^۱

برای رسیدن به هدف نظریه‌سازی در علوم اجتماعی با تکیه بر متون دینی و براساس الگوی

پیشنهادی، باید مسیری شامل شش مرحله، مطابق نمودار ذیل پیموده شود:

۱. بستان (نجفی)، گامی به سوی علم دینی (۲): روش بهره‌گیری از متون دینی در علوم اجتماعی، ص ۱۴۳.



نمودار ۱: مراحل ساخت نظریه درون دینی در علوم اجتماعی

در ادامه، به توضیح کوتاهی درباره هر یک از مراحل شش‌گانه می‌پردازیم:

۱. تدوین پرسش تحقیق

نخستین نکته درخور توجه در این مرحله، لزوم به دست دادن تعریف‌های دقیق از مفاهیم کلیدی تحقیق است که نقش تعیین‌کننده‌ای در فهم درست پرسش تحقیق و در نتیجه، تحلیل صحیح‌تر مسئله دارد. بر این اساس، بخشی از کار مفهوم‌شناسی به‌عنوان یکی از عناصر مهم فعالیت علمی در خلال این مرحله صورت می‌گیرد، هرچند تأملات مفهومی لزوماً به این مرحله اختصاص ندارند و در خلال مراحل دیگر نیز ممکن است نظریه‌پرداز به اقتضای ضرورت بحث به بازنگری، بازسازی و یا حتی ابداع مفاهیم بپردازد.

به هر حال، مفاهیم اجتماعی در پژوهش‌هایی با رویکرد اسلامی در یکی از سه دسته ذیل قرار می‌گیرند:

اول، مفاهیم و اصطلاحات دینی که تنها مرجع تعریف و تفسیر آنها خود دین است، مانند «نهی از منکر» و «صله رحم»، که بدون مراجعه به متون دینی، امکان شناسایی مصداق‌ها و معرّف‌های آنها وجود ندارد و از این‌رو، در متون دینی به مراتب و شیوه‌های مختلف نهی از منکر، از قبیل تبیی جستن، انزجار قلبی، اظهار ناراحتی در چهره و نهی رفتاری، زبانی و عملی و همچنین مصداق‌های صله رحم مانند دید و بازدید، احوال‌پرسی، کمک‌های مالی و غیرمالی به خویشاوندان، دعای خیر برای آنان و حتی انجام خیرات برای ایشان پس از مرگشان، به‌عنوان معرّف‌های این دو مفهوم اشاره شده است؛

دوم، مفاهیم عرفی که در زبان روزمره کنشگران ریشه دارند و از این‌رو، تعریف آنها در گرو استخراج معرّف‌های آنها از متون دینی نیست و با مراجعه مستقیم به تفسیرهای خود کنشگران از واقعیات اجتماعی، می‌توان معرّف‌های آنها را شناسایی کرد، مانند مفهوم تفاضل درجات^۱ به معنای تفاوت جایگاه‌ها و مراتب دنیوی انسان‌ها که مفهومی شناخته‌شده در زبان روزمره است و دقت‌های اصطلاح جامعه‌شناختی طبقه اجتماعی در آن لحاظ نشده است؛

سوم، اصطلاحات و مفاهیم تخصصی علوم اجتماعی، مانند مفهوم عرفی شدن، که ریشه در نوآوری‌های مفهومی صاحب‌نظران این علوم دارند و از این‌رو در تعریف آنها نه به عرف می‌توان رجوع کرد و نه از متون دینی می‌توان انتظار به دست دادن تعریفی مشخص در آن زمینه را داشت، بلکه ناگزیر از اعمال ملاحظات تخصصی در تعریف آنها خواهیم بود، گرچه این ملاحظات باید با عنایت به دیدگاه اسلام و هماهنگی با آن صورت گیرند.

با قطع نظر از این نکته، پرسش اصلی در تحقیقات معطوف به نظریه‌سازی در علوم اجتماعی به‌ویژه با رویکرد درون‌دینی می‌تواند پرسش از علل فاعلی یا غائی باشد، چنان‌که می‌تواند پرسش از یک مدل آرمانی و الگوی مطلوب رفتاری یا ساختاری باشد. در نتیجه، با توجه به تقسیم علل غائی به دو قسم اهداف و نتایج، با یکی از این چهار نوع پرسش سر و کار خواهیم داشت:

– پرسش از عوامل و زمینه‌ها (برای مثال، چه زمینه‌ها و عواملی در عرفی شدن افراد یا جامعه مؤثرند؟)؛

۱. زخرف، ۳۲.

– پرسش از معانی و انگیزه‌ها (برای مثال، کنشگران اجتماعی چه درکی از عرفی‌شدن خود یا جامعه‌شان دارند؟)؛

– پرسش از نتایج و کارکردها (برای مثال، عرفی‌شدن افراد چه آثاری بر سلامت روانی یا کمیت و کیفیت روابط اجتماعی آنان دارد، یا عرفی‌شدن جامعه چه آثاری بر ثبات یا بی‌ثباتی نهادهای اجتماعی بر جا می‌گذارد؟)؛

– پرسش از مدل‌های آرمانی یا الگوهای مطلوب (برای مثال، از جامعه دینی مطلوب چه الگویی می‌توان به دست داد؟).

پرسش این تحقیق، چنان‌که در فصل بعد خواهد آمد، پرسش از زمینه‌ها و عوامل عرفی‌شدن است.

نکته دیگر، درباره به سطح پرسش تحقیق است؛ زیرا هر یک از انواع پرسش‌های یادشده می‌تواند در سطحی انتزاعی و فراتر از زمان و مکان خاص، یا در سطحی انضمامی و ناظر به زمان و مکان خاص مطرح شود. تفکیک نظریه انتزاعی از نظریه انضمامی که در ادامه به آن اشاره خواهد شد، متناظر با همین تفکیک میان سطوح پرسش تحقیق استوار است.

۲. مروری بر ادبیات بحث

مرور بر ادبیات بحث در تحقیقات رایج معمولاً به چند هدف صورت می‌گیرد: در تحقیقات تبیینی کاربردی، هدف از این مرور، تدوین چارچوب نظری تحقیق با تکیه بر نظریه‌های موجود است. در دیگر تحقیقات، مرور بر ادبیات بحث می‌تواند برای واریسی و پالایش مفهومی یا نقد محتوایی نظریه‌های موجود، یا کسب اشراف لازم بر آنها به منظور تسلط بر اصول و سازوکارهای نظریه‌پردازی و قالب‌های رایج آن صورت گیرد.

اما هدف از این مرحله در الگوی نظریه‌سازی مورد نظر، هیچ‌یک از این موارد نیست، بلکه مرور بر ادبیات بحث صرفاً به منظور کشف ابعاد و زوایای مبهم بحث و سؤال‌های مهم در آن زمینه و در نتیجه، افزایش جَوَان فکری صورت می‌گیرد؛ چراکه قرار است نظریه براساس مضمون‌های گزاره‌های متون دینی تدوین شود. به همین دلیل، باید سعی کافی مبذول گردد تا از تأثیر پیش‌فرض‌های پارادایمی و مفروضات ماهوی نظریه‌های موجود بر محتوای تبیین مورد نظر تا حد امکان جلوگیری شود.

بی‌گمان، سطحی از اثرپذیری ذهن از نظریه‌های پیشین اجتناب‌ناپذیر است. به‌طور مشخص، معطوف شدن توجه نظریه‌پرداز دینی به موضوع عرفی شدن و اهمیت یافتن این موضوع برای او، تصویر ذهنی وی از آن، تصمیم او به نظریه‌سازی برای آن، پرسش‌ها، ابزارها و قالب‌هایی که با مدد آنها سراغ متون دینی می‌رود، مطالبی که جستجو می‌کند و ساختار نظریه‌ای که در پایان استخراج و ارائه خواهد کرد، تحت تأثیر همان ادبیات نظری هستند که وی طی سالیان متمادی تحصیل، تحقیق و تدریس در علوم اجتماعی با آن آشنا شده و در پس‌زمینه ذهن او نشسته است و همواره از منظر آن به موضوعات و مقولات و پدیده‌ها می‌نگرد. با این همه، با توجه به نادرست بودن مبانی نسبت‌گرایانه روش‌های هرمنوتیک، هیچ‌یک از موارد یادشده ضرورتاً مستلزم آن نیست که نظریه جدید خلوص دینی خود را از دست بدهد و از حیث محتوایی تابع و وابسته به نظریه‌های پیشین شود؛ زیرا آنچه در نهایت رخ می‌دهد، استنطاق خود متون دینی، یعنی به سخن درآوردن آنهاست و تأثیرهای مزبور فقط در حد شکل‌دهی و بسط پرسش‌هایی هستند که به متون دینی عرضه می‌شوند، بی‌آنکه پاسخ خاصی را به آنها تحمیل کنند.^۱ این نکته تا حدودی مشابه مطلبی است که بلومر^۲ درباره نظریه زمینه‌ای مطرح ساخته، مبنی بر اینکه نظریه‌های پیشین ممکن است مفاهیمی حساسیت‌زا^۳ در اختیار محقق قرار دهند که توجه او را به نقاط خاصی جلب می‌کنند، بی‌آنکه برای وی نسخه‌پیچی کنند.^۴

در ضمن، چنان‌که پیشتر اشاره شد، در مواردی ممکن است شاهد همسویی تبیین جدید با تبیین‌های پیشین باشیم که این نیز به معنای اثرپذیری محتوایی از مفروضات آنها نیست.

۱. تأثیر نظریه‌های پیشین بر نظریه برگرفته از متون دینی به سه صورت قابل تصویر است: نخست، تأثیر محتوایی از طریق تحمیل مفاد نظریه‌های پیشین بر متون دینی که در شکل تفسیرهای التقاطی نمود می‌یابد؛ دوم، تأثیر نظریه‌های پیشین بر شکل و قالب نظریه درون‌دینی و چگونگی چینش و تنظیم مؤلفه‌های آن؛ سوم، تأثیر محتوایی از طریق طرح پرسش‌های متنوع و دائماً نوشونده که یکی از دو نتیجه را در پی دارد: تعمیق معرفت دینی پیشین یا تحصیل یک معرفت دینی بی‌سابقه (درباره نخستین مواجهه‌های متون دینی با پرسش‌های جدید). در این میان، صورت نخست، ناموجه بوده و با رعایت اصول صحیح اجتهاد به ضمیمه ایجاد و گسترش فضای نقد جمعی به‌ویژه با مشارکت عالمان دین، تقریباً به‌طور کامل اجتناب‌پذیر است، اما صورت دوم به دلیل عدم تأثیر محتوایی، پذیرفته است و صورت سوم را نیز اصولاً نمی‌توان ناموجه دانست؛ زیرا ناقض اصالت و ثبات محتوای دینی نیست. می‌توان نظریه‌ها را در این صورت اخیر به ابزارهای جدید و پیشرفته استخراج معدن تشبیه کرد که در مقایسه با ابزارهای اولیه، کمیت و کیفیت بالاتری از مواد معدنی را در اختیار می‌گذارند، اما چیزی فراتر از آنچه در خود معدن وجود دارد، به آن نمی‌افزایند.

2. Herbert Blumer

3. sensitizing concepts

۴. ایمان، مبانی پارادایمی روش‌های تحقیق کمی و کیفی در علوم انسانی، ص ۳۴۸.

۳. گزاره‌یابی در متون دینی

نظریه‌سازی با تکیه بر متون دینی در الگوی مورد نظر، ترکیبی از راهبردهای استقرایی و قیاسی را در مراحل مختلف به کار می‌گیرد، اما در این مرحله که مرحله استخراج گزاره‌هاست، صرفاً از راهبرد استقرایی پیروی می‌شود، یعنی با بهره‌گیری از روش استنباطی فقهی-تفسیری، همه گزاره‌های مرتبط با موضوع تحقیق از متون دینی گردآوری و کدگذاری (کدگذاری باز) می‌شوند.^۱ منظور از گزاره‌های مرتبط، همه گزاره‌های دخیل در پاسخگویی به پرسش تحقیق است که برحسب نوع پرسش تحقیق و به تبع، نوع نظریه‌ای که قرار است ساخته شود، متفاوت خواهند بود، اما فهرست عنوان‌های کلی آنها شامل چند دسته از گزاره‌هاست که هر کدام ناظر به یکی از موارد ذیل‌اند: مبانی انسان‌شناختی، مبانی هستی‌شناختی،^۲ مبانی ارزش‌شناختی، عوامل، معانی، کارکردها و شاخص‌ها. در ادامه، جایگاه هر کدام از این چند دسته از گزاره‌ها در فرایند نظریه‌سازی مبتنی بر متون دینی بیان خواهد شد.

با توجه به تنوع گزاره‌های متون دینی (اخباری یا انشایی، دارای اسناد معتبر یا نامعتبر و...)، مفروض در الگوی مورد نظر علم دینی آن است که بهره‌گیری از گزاره‌های متون دینی در مباحث سطح تجربی علم دینی (به‌ویژه مباحث راجع به مفهوم‌سازی، فرضیه‌سازی و نظریه‌سازی تبیینی) که صرفاً جنبه نظری دارند، مشروط به اعتبار سندی آنها نیست، اما در مباحث سطح فراتجربی، شامل مباحث ناظر به مبانی هستی‌شناختی و انسان‌شناختی و نیز ارزش‌ها و

۱. بدین‌سان، روش نظریه‌سازی درون‌دینی در الگوی مورد نظر با روش ساخت نظریه زمینه‌ای (theory grounded) قرابت درخور توجهی خواهد داشت. البته روش اخیر غالباً از طریق مراجعه استقرایی به دیدگاه‌ها و رفتارهای خود کنشگران اجتماعی و انتزاع و استنتاج نظریه از آنها اجرا می‌شود، در حالی که روش مورد نظر از طریق استقرای متون خاص به استنتاج نظریه می‌انجامد، ولی استقرای متون به جای واقعیت‌های تجربی نه تنها با اقتضانات روش گراندد تئوری منافاتی ندارد، بلکه به تصریح متخصصان این روش، امکان کاربست آن در داده‌های متنی از قبیل نامه‌های شخصیت‌های تاریخی، اسناد مکتوب، سرگذشت‌نامه‌ها و مانند آن وجود دارد. (Charmaz, *Constructing Grounded Theory*, p. 35) آری، مبانی معرفت‌شناختی نظریه زمینه‌ای از جمله مفروضات نسبیست‌گرایانه آن نمی‌توانند در الگوی مورد نظر تأیید شوند.

۲. مبانی معرفت‌شناختی نظریه‌سازی درون‌دینی اصولاً از استقرا در متون دینی به دست نمی‌آیند، هرچند می‌توان در این متون به مؤیدهایی برای آنها دست یافت، بلکه غالباً مبتنی بر استدلال‌های عقلی و فلسفی‌اند. به‌علاوه، مبانی مزبور به دلیل همین نکته، یعنی عقلی بودن، اختصاص به نظریه‌ای خاص ندارند و حجیت همه شناخت‌های بشری متوقف بر آنهاست. از این‌رو، بررسی آنها باید به مباحث فلسفی موکول شود و در بحث نظریه‌سازی باید به‌عنوان پیش‌فرض تلقی شوند.

سیاست‌گذاری‌ها که به مقام عمل مرتبط‌اند و حتی امور ذاتاً تجربی که هنوز به محک تجربه سپرده نشده‌اند، حجیت و اعتبار سندی گزاره‌ها باید احراز شود،^۱ همچنان‌که بهره‌گیری از

۱. این تفکیک در برابر دیدگاه آن دسته از صاحب‌نظران حوزه مباحث علم دینی قرار می‌گیرد که استفاده معرفتی از گزاره‌های متون دینی را فقط درباره گزاره‌هایی موجه می‌دانند که استناد مضمون‌های آنها به دین قطعی بوده یا با ظن معتبر اثبات شده باشد (جوادی آملی، شریعت در آینه معرفت، ص ۳۵۳؛ دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، مجموعه مقالات حقوق، مقاله نهم، ص ۹). بر این اساس، هر گزاره‌ای که دارای اعتبار سندی لازم نباشد، از قلمرو نظریه‌پردازی در علم دینی خارج خواهد بود. ولی طبق تفکیک یادشده، برای آنکه گزاره استخراج‌شده از متون دینی در مقاصد تبیینی به کار آید، لازم نیست دارای معیارهای اعتبار فقهی باشد و می‌توان از هر گزاره‌ای حتی در صورت ضعف سند یا ابتلا به معارض و مانند آن استفاده کرد، مشروط به اینکه از آزمون تجربی سر بلند بیرون آید. در توضیح مبنای این تفکیک به پنج نکته به‌طور گذرا اشاره می‌شود:

(۱) گزاره‌های فاقد اعتبار سندی، نه به‌طور قطعی، بلکه به‌گونه احتمال به دین اسناد داده می‌شوند و اما انصاف به صفت دینی، مربوط به تک گزاره‌ها نیست، بلکه مربوط به کلیت علم است، به این لحاظ که گزاره‌های خود را از متون دینی اخذ می‌کند و طبق فرض، بسیاری از این گزاره‌ها معتبر بوده و در مورد گزاره‌های غیرمعتبر نیز ثبوتاً احتمال صحت وجود دارد. بنابراین، صفت دینی در ترکیب «علم دینی» به معنای مستند به دین نیست، بلکه به معنای برگرفته و اخذشده از متون دینی است، با علم به اینکه بسیاری از گزاره‌های اخذشده از متون دینی در حقیقت نیز دینی هستند. به نظر می‌رسد همین اندازه انتساب به دین برای به‌کارگیری اصطلاح «علم دینی» کفایت می‌کند؛ زیرا این نه یک مسئله دقیق فلسفی و منطقی، بلکه مسئله‌ای راجع به نام‌گذاری است که قدری تسامح را نیز برمی‌تابد. گفتنی است موضع یادشده در علوم اسلامی سنتی نیز نمونه دارد. در اخلاق نقلی که به دلیل تمسک به منابع حدیثی، هیچ‌کس تاکنون در اسلامی خواندن آن تردید نکرده است، اساساً اصراری بر ملاحظات سندی نیست. البته ممکن است کسی در اسلامی خواندن متون اخلاق که در اسناد روایات تسامح می‌ورزند، مناقشه کند. ولی در پاسخ می‌توان گفت: به هر حال، این متون با استفاده از همین روایات توانسته‌اند اخلاقی متفاوت از اخلاق مسیحی، یهودی و... که میزبان ویژه خود را داراست و به فضای اسلامی اختصاص دارد، معرفی کنند و همین امر، اسلامی خواندن آنها را توجیه می‌کند؛

(۲) مشکل اعتبار گزاره‌های مزبور از طریق دیگری جبران می‌شود و آن اینکه علم دینی در الگوی مورد نظر، اصل آزمون‌پذیری تجربی را در مقام داوری در سطح تجربی مفروض می‌گیرد؛ از این رو، تأیید تجربی گزاره‌های یادشده می‌تواند شاهد صدق یا دست‌کم، تقویت‌کننده مضمون آنها قلمداد شود. گفتنی است اگر در علم اصول فقه چنین بحثی مطرح نشده، بدان جهت است که این علم به موضوع حجیت می‌پردازد که اساساً مربوط به احکام شرعی است و گرنه ارتکازهای ذهنی عالمان دین، نافی این مطلب نیست که از تجربه در جهت تأیید مفاد گزاره‌های اخباری متون دینی استفاده شود، بلکه می‌توان شواهد فراوانی بر این ادعا یافت. (در این ارتباط، ر.ک: مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۹، ۳۳۴؛ مجلسی، روضة المتقین، ج ۴، ص ۱۸۸؛ وحید بهبهانی، مصابیح‌الظلام، ج ۱۰، ص ۴۰۷؛ نقشبندی الخالدی، الرد علی الآلوسی، ص ۱۱)؛

(۳) با توجه به اینکه در الگوی مختار علم دینی، گزاره‌ها و فرضیه‌ها اساساً از متون دینی اخذ می‌شوند، علم به وجود مجموعه گسترده‌ای از گزاره‌های صادق در میان گزاره‌های ظاهراً غیرمعتبر، بهره‌گیری از آنها در ←

گزاره‌های متون دینی در مباحث شناختاری، منحصر به گزاره‌های اخباری نیست و از گزاره‌های انشایی متون دینی نیز بر پایه قاعده کلامی تبعیت احکام شرع از مصالح و مفاسد واقعی و برحسب نوع ارتباطی که می‌توان میان مفاد گزاره‌ها و حکایت از واقعیات عینی برقرار کرد، می‌توان در علوم اجتماعی دینی استفاده کرد.

در باره دامنه جستجو از حیث متون مکتوب، با توجه به گستردگی فوق‌العاده متون دینی، پژوهش‌های مبتنی بر این رویکرد ناگزیرند از میان آنها دست به گزینش بزنند؛ زیرا استخراج همه گزاره‌های مورد نظر از درون همه متون دینی، امری بسیار دشوار است که بدون مشارکت شمار درخور توجهی از محققان علوم دینی شاید دست‌نیافتنی باشد، ضمن آنکه اساساً ضرورتی هم در این کار وجود ندارد؛ چراکه در پژوهش‌های کیفی از این دست، به جای جستجوی فراگیر بر جستجو تا حد دستیابی به اشباع تئوریک تأکید می‌شود. بر این اساس، جستجو در متون دینی تا زمانی ادامه می‌یابد که نظریه‌پرداز اطمینان حاصل کند که با ادامه دادن جستجو به

→ مقام مدل‌سازی و نظریه‌پردازی را موجه می‌سازد؛ زیرا این گزاره‌ها به دلیل اشتغال بر مضامین غنی و سودمند، نقش بسیار مهمی در تحقق اهداف تبیینی علم دینی ایفا می‌کنند و با حذف آنها از قلمرو نظریه‌پردازی درون‌دینی، در تبیین بسیاری از پدیده‌ها و رفتارهای اجتماعی با خلأ فرضیه روبه‌رو خواهیم شد؛

(۴) دلیل اصلی پافشاری بر استفاده از همه گزاره‌های محتمل‌الانتساب به دین را باید در همان بیان حداکثری یافت که در قسمت مفروضات فراتجربی در پاورقی مبنای نخست مطرح شد. برحسب بیان مزبور، کمال و جامعیت اسلام اقتضا می‌کند متون دین اسلام را بالفعل یا بالقوه در بردارنده گزاره‌هایی ناظر به همه عوامل و موانع دستیابی انسان‌ها به سعادت بدانیم. بی‌گمان، دریافت این نگاه فراگیر بدون استناد به همه گزاره‌های محتمل‌الانتساب به دین امکان‌پذیر نخواهد بود؛ چراکه گزاره‌های دینی معتبر به تنهایی وافی به این هدف نیستند؛

(۵) در این بحث باید دو مسئله را از یکدیگر تفکیک کرد: نخست آنکه چگونه می‌توان گزاره‌های فاقد اعتبار سندی را به دین منتسب کرد و مضمون آنها را دینی دانست که نکات پیش‌گفته بر این مسئله متمرکز بودند؛ دوم آنکه، صرف‌نظر از مضمون این گزاره‌ها، آیا تکیه بر آنها به‌عنوان مبنای عمل و سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی، مشروعیت دینی دارد یا نه؟ به نظر می‌رسد حتی اگر نکات پیشین در جهت حل مسئله نخست، کافی و قانع‌کننده نباشند، درباره مسئله دوم تردید نداریم که تکیه بر گزاره‌های مورد بحث به‌عنوان مبنای عمل، به شرط کسب تأیید حسّی و تجربی، اقدامی منطبق با شرع است؛ زیرا عمل به مقتضای آگاهی‌های حسّی و تجربی از سیره‌های عقلایی انکارناپذیر، بلکه از ویژگی‌های فطری انسان‌هاست و اهل شرع نیز در زندگی خود و به‌طور خاص در حوزه موضوع‌شناسی احکام همواره بر طبق آن مشی کرده‌اند و با توجه به اینکه از سوی شارع، مورد مخالفت قرار نگرفته، می‌توان امضای شرعی آن را نتیجه گرفت، بلکه برحسب بیان مرحوم طباطبایی، می‌توان مشروعیت پیروی از ادراکات تجربی را مستقیم از آیات قرآن برداشت کرد (طباطبایی، [بی‌تا]، ج ۵، ص ۳۱۱-۳۱۲).

داده‌هایی با مضمون‌های جدید و متفاوت با داده‌های قبلی دست نخواهد یافت، بلکه همان مضمون‌های پیشین با تعبیرهای مشابه یا حداکثر با عبارت‌هایی جدید تکرار می‌شوند.^۱

۴. گزاره‌پردازی

با توجه به اینکه علمی مانند جامعه‌شناسی اساساً با توصیف و تبیین پدیده‌ها سروکار دارند و در مقابل، بخش عمده‌ای از گزاره‌های متون دینی حاوی مضمون‌های هنجاری‌اند، به منظور پرهیز از مغالطه‌های منطقی و سوءتفاهم‌های احتمالی ناشی از تفاوت‌های زبان دین و زبان علم، لازم است گزاره‌های متون دینی با پردازشی که روی آنها صورت می‌گیرد، در قالب ادبیات توصیفی-تبیینی بیان شوند. برای این منظور، گزاره‌پردازی با دو شیوه صورت می‌گیرد:

الف) مستقیم: در این شیوه، گزاره‌های اخباری از متون دینی استخراج شده و در قالب گزاره‌های علمی بیان می‌شوند. برای گزاره‌پردازی با این شیوه می‌توان درجاتی در نظر گرفت. بالاترین درجه، در دلالت‌های بی‌واسطه و مطابقی نمود می‌یابد. برای نمونه، این سخن امام علی (علیه‌السلام): «مَا هَدَمَ الدِّينَ مِثْلَ الْبِدْعِ»^۲ هیچ چیز مانند بدعت‌ها دین را ویران نمی‌کنند، به دلالت مطابقی و بدون نیاز به هیچ ملاحظه دیگری، مفید این گزاره است که «بدعت از عوامل مؤثر بر زوال دین در جامعه (یکی از معانی عرفی شدن) است». درجه بعد شامل مواردی است که در آنها انتقال از گزاره اصلی به گزاره علمی با کمک ملازمات عقلی صورت می‌گیرد. برای مثال، گزاره «مَنْ خَافَ اللَّهَ سَخَتْ نَفْسُهُ عَنِ الدُّنْيَا»^۳ هر که از خدا بترسد، نسبت به دنیا بی‌اعتنا می‌شود، بیانگر نقش خداترسی در جلوگیری از دنیاگرایی است. با توجه به دلالت التزامی جمله شرطیه بر انتفای جزاء در فرض انتفاء شرط،^۴ می‌توان این گزاره را از آن برداشت کرد که «ضعف خوف و خشیت، از عوامل دنیاگرایی و عرفی شدن فرد و جامعه است». سرانجام،

۱. در آن دسته از روش‌های کیفی که بر اشباع تئوریک تأکید می‌کنند، هرگز ادعای دستیابی به قطع و یقین منطقی مطرح نیست تا گمان شود این مطلب با مشکل منطقی استقرا منافات دارد، بلکه صرفاً سخن از حصول اطمینان روان‌شناختی است. بنابراین، تا زمانی که استقرای تام صورت نگرفته باشد، احتمال وجود گزاره جدید منطقی‌اً از میان نمی‌رود، ولی این احتمال گاه به اندازه‌ای ضعیف می‌شود که ارزش اعتنا و توجه را از دست می‌دهد.

۲. مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۹۲. ۳. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۶۸.

۴. این دلالت از نوع دلالت لیمی (انتقال از علت به معلول) است که حجیت مفهوم شرط در علم اصول بر آن استوار است. البته جمله شرطیه، حاوی دلالت التزامی دیگری از نوع دلالت ایئی (انتقال از معلول به علت) نیز هست و آن، دلالتش بر انتفای شرط در فرض انتفای جزاست که مبنای دلیل خُلف در منطق قرار می‌گیرد.

پایین‌ترین درجه مربوط به مواردی است که در آنها انتقال از گزاره اخباری متون دینی به گزاره علمی، نیازمند به‌کارگیری حدس و گمان یا ملاحظات دیگری است که موجب می‌شوند این انتقال در زمره دلالت‌های غیربیین یا حتی دلالت‌های به لحاظ منطقی غیرمعتبر قرار گیرد. از جمله، اگر واقعیتی درباره فرد یا گروه یا قوم خاصی، برای مثال، یکی از اقوام گذشته در متون دینی بیان شده باشد، تعمیم آن جنبه حدسی و فرضی خواهد داشت؛

ب) غیرمستقیم: این شیوه ناظر به تبدیل گزاره‌های انشایی متون دینی به گزاره‌های اخباری و به سخن دیگر، ساختن گزاره‌های اخباری با الهام از احکام فقهی یا اخلاقی یا سیره معصومان (علیهم‌السلام) یا اشارات ضمنی متون دینی و بیان آنها در قالب گزاره‌های علمی است. برای مثال، می‌توان از آیات و احادیث فراوانی که به امر به معروف و نهی از منکر سفارش می‌کنند، این گزاره را الهام گرفت که «ترک دو فریضه مزبور از عوامل مهم عرفی‌شدن جامعه است». یک شکل ساده و نسبتاً عام برای اجرای این شیوه آن است که متعلق یک حکم فقهی یا اخلاقی دین (مثلاً ترک امر به معروف در مثال بالا) به عنوان موضوع گزاره در نظر گرفته شود و محمول گزاره نیز با توجه به پرسش تحقیق به وسیله خود نظریه‌پرداز تعیین شود. به این ترتیب، گزاره‌پردازی در شیوه غیرمستقیم از یک سو متکی به گزاره‌های دینی و از سوی دیگر بر پایه تدوین و تنظیمی استوار است که خود نظریه‌پرداز صورت می‌دهد.

۵. ساخت مدل نظری انتزاعی

در این مرحله، نظریه یا مدل نظری انتزاعی بر پایه عناصر استخراج‌شده از متون دینی تدوین می‌شود. برای این کار، ابتدا همه عناصر تشکیل‌دهنده نظریه مورد نظر که بسته به نوع نظریه، ممکن است از سنخ مبانی، عوامل، کارکردها یا ارزش‌ها باشند، بازبینی مجدد شده و دسته‌بندی، تلخیص و اصطلاحاً کدگذاری ثانویه (کدگذاری محوری) می‌شوند. سپس از طریق تأمل در عناصر کدگذاری‌شده به‌ویژه از حیث مناسبات منطقی، مفهومی و عینی میان آنها مدل نظری تدوین می‌شود.

با توجه به انواع چهارگانه پرسش تحقیق، یعنی پرسش از عوامل، پرسش از معانی، پرسش از کارکردها و پرسش از مدل‌های آرمانی، قهراً نظریه‌ای که در این مرحله ساخته خواهد شد، برحسب

اینکه به کدام نوع از پرسش‌ها پاسخ می‌دهد، نظریه‌ای تبیینی یا تفسیری یا کارکردی، یا هنجاری^۱ خواهد بود. در ضمن، به دلیل همین تنوع پرسش‌ها و نظریه‌هاست که جستجو و استخراج گزاره‌ها از متون دینی در مرحله سوم بر گزاره‌های متفاوتی متمرکز خواهد شد، همچنان‌که هر یک از انواع گزاره‌های مستخرج، جایگاه متمایزی در نظریه‌سازی مبتنی بر متون دینی خواهند داشت. به‌طور مشخص، گزاره‌های ناظر به مبانی انسان‌شناختی و هستی‌شناختی اصولاً در همه انواع نظریه باید مورد توجه قرار گیرند؛ گزاره‌های ناظر به مبانی ارزشی، بیشتر در نظریه‌سازی هنجاری اهمیت می‌یابند و گزاره‌های ناظر به عوامل، در نظریه‌های علی، گزاره‌های ناظر به معانی در نظریه‌های تفسیری و گزاره‌های ناظر به نتایج در نظریه‌های کارکردی نقش مهمی ایفا می‌کنند.

نکته شایان توجه در این قسمت، راجع به چگونگی اثرگذاری مبانی فراتجربی در نظریه‌سازی است. در این ارتباط به اختصار می‌توان گفت: از آنجا که سطح و سنخ معرفت فلسفی با علم تجربی متفاوت است، تأثیر مبانی فلسفی محض در نظریه‌سازی علمی همواره تأثیری غیرمستقیم است. ولی مبانی دیگری مانند فطرت‌گرایی می‌توانند تأثیر مستقیم بر نظریه‌سازی داشته باشند که توضیح آن در فصل آینده خواهد آمد.

به هر حال، فرایند تدوین مدل نظری انتزاعی، تابع اصول عامی است که می‌توان آنها را منطبق تبدیل گزاره‌های پردازش‌شده به مدل نظری قلمداد کرد و از مهم‌ترین آنها می‌توان موارد ذیل را یادآور شد:

۱. مقصود از نظریه هنجاری، نظریه‌ای تبیینی-هنجاری است که بر پایه طراحی مدل‌های آرمانی استوار است، مدل‌هایی که پس از طراحی، به‌عنوان مبنای نقد اوضاع اجتماعی به کار گرفته می‌شوند. نظریه‌هایی که گاه به پیروی از اصطلاح چامسکی (Noam Chomsky) نظریه‌های توانش (competence) در برابر نظریه‌های کنش یا نمایش (performance) نامیده می‌شوند، راه را برای ورود این نوع از نظریه‌پردازی به علوم اجتماعی باز کرده‌اند. نظریه‌های توانش که با عنایت به جنبه هنجاری فعالیت‌های تیت‌مند و نتایج آنها در علوم اجتماعی مطرح شده‌اند، به بررسی میزان انطباق رفتارها با معیارها و قواعد عقلانیت و میزان تحقق بخشیدن آنها به اهداف مورد نظر می‌پردازند. برای نمونه، نظریه کنش ارتباطی هابرماس با توسل جستن به معیارهای عقلانیت، از نوعی مدل‌سازی آرمانی بهره گرفته است که راه را برای اشراب ارزش‌ها در مدل باز می‌کند. این نظریه سعی دارد قابلیت‌ها و مراحل کنش یک کارگزار ایدئال کاملاً عقلانی یا مسلط بر همه قواعد مربوط به عقلانیت را الگوسازی کند. (فی، پارادایم‌شناسی علوم انسانی، ص ۱۹۲) مدل مطرح‌شده در این نظریه در واقع، شکل ویژه‌ای از مدل تیپ ایدئال است که افزون بر امکان مقایسه واقعیت با آن، امکان نقد و ارزش‌گذاری را فراهم می‌سازد (Bohman, *New Philosophy of Social Science*, pp. 87-90).

– اصل دسته‌بندی، ناظر به این مطلب است که با توجه به گستردگی احتمالی گزاره‌های مستخرج از متون دینی در زمینه موضوع تحقیق، لازم است عوامل و متغیرهای گوناگون و پراکنده در ذیل چند دسته اصلی گردآوری و دسته‌بندی شوند. از دسته‌بندی‌های رایجی که در این مرحله می‌توان از آنها استفاده کرد، تقسیم عوامل و متغیرها به فردی و اجتماعی و تقسیم هر کدام از این دو قسم به دسته‌های فرعی‌تر است، ولی بدون شک، ذوق و سلیقه نظریه‌پرداز نیز در این دسته‌بندی‌ها بسیار دخالت دارد؛

– اصل تجمیع به معنای انتخاب عوامل و متغیرهای اصلی یا مفاهیم جامع و ارجاع دیگر موارد به آنها، اصل دیگری است که در ساخت مدل نظری باید به آن توجه شود. می‌توان این کار را مرحله سومی برای کدگذاری به شمار آورد که در اصطلاحات نظریه زمینه‌ای به آن کدگذاری انتخابی اطلاق می‌شود و هدف از آن، آسان‌سازی ربط عوامل با یکدیگر و در نتیجه، فراهم شدن امکان کشف «خط اصلی داستان» است؛^۱

– اصل حائز اهمیت دیگر، لزوم شناسایی عوامل مسلط از میان مجموعه عوامل است. برای این منظور به معیارهایی نیاز داریم که بر پایه آنها بتوان عواملی را که بالقوه می‌توانند به عنوان عامل مسلط عمل کنند، تشخیص داد. چنانچه فقط یک عامل مسلط در متون دینی شناسایی شود، نظریه براساس همان یک عامل ساخته و پرداخته خواهد شد و اگر بتوان چند عامل مسلط بالقوه را شناسایی کرد، به تعداد آنها می‌توان چند الگوی محتمل را برای توضیح سازوکار علی منجر به پدیده مورد نظر، ترسیم کرد؛

– از دیگر اصول مهم در این زمینه، بازاندیشی و بازسازی مستمر مدل نظری انتزاعی در پرتو رجوع به واقعیات و نیز نظریات موجود است. به موجب این اصل، تدوین مدل نظری با صرف گردآوری اولیه، پردازش و نظام‌دهی به گزاره‌های مستخرج از متون دینی به نقطه کمال خود نمی‌رسد، بلکه افزون بر این فعالیت متن‌محور، مدل مزبور باید پیوسته با واقعیات عینی در ارتباط باشد و با آنها مقایسه شود که این کار یا به‌طور مستقیم و از طریق مشاهدات عینی و یا به‌طور غیرمستقیم و از طریق رجوع به دیدگاه‌های صاحب‌نظران و یافته‌های پژوهشگران صورت می‌گیرد. هدف از این حرکت رفت و برگشتی میان مدل نظری و واقعیات، آزمون تجربی مدل نیست که این به مرحله ششم مربوط می‌شود، بلکه هدف صرفاً تعدیل و تکمیل خود مدل است؛ چراکه درگیر شدن

۱. ایمان، مبانی پارادایمی روش‌های تحقیق کمی و کیفی در علوم انسانی، ص ۳۵۱.

ذهن نظریه پرداز دینی با واقعیات عینی می تواند نقش مؤثری در استخراج، پردازش و تحلیل نظری گزاره های متون دینی ایفا کند و چه بسا موجب شود گزاره هایی که در مراحل پیشین مغفول مانده اند، یا توجه کافی به آنها نشده، مورد توجه بیشتری قرار گیرند.^۱ با عنایت به توضیحی که در مرحله دوم داده شد، این فرایند تطبیق و مقایسه لزوماً به خلوص نظریه دینی آسیبی وارد نمی کند.

بدین سان، مدل نظری انتزاعی، یک پاسخ عام و فراتر از زمان و مکان به پرسش تحقیق را دربر دارد و برای مثال، همه عواملی را که می توانند در شکل گیری یک پدیده اجتماعی مؤثر باشند، شامل می شود. با توجه به اینکه برای پرسش تحقیق، دو سطح انتزاعی و انضمامی در نظر گرفتیم، روشن است که مدل مزبور صرفاً در بردارنده پاسخی به پرسش انتزاعی ما خواهد بود و نمی تواند پاسخی نهایی به پرسش انضمامی نیز قلمداد شود؛ چراکه همه گزاره های این مدل انتزاعی لزوماً در همه مکان ها و زمان ها فعلیت و کاربرد ندارند. بنابراین، به مرحله دیگری نیاز داریم که در آن، گزاره های منطبق بر جامعه خاص مورد مطالعه از دیگر گزاره های غیر منطبق مجزاً شده و مبنای تبیین و تفسیر واقعیات موجود قرار گیرند.

۶. ساخت مدل تجربی انضمامی

این مرحله به ترسیم مدل انضمامی تحقیق از طریق تطبیق دادن مدل انتزاعی بر واقعیات انضمامی یک جامعه خاص به منظور نشان دادن ظرفیت ها و میزان کارآمدی آن در تبیین پدیده اجتماعی مورد نظر اختصاص دارد. برحسب الگوی مختار نظریه سازی در علوم اجتماعی با تکیه بر متون دینی، راهبرد تحقیق در این مرحله، راهبرد قیاسی است که از طریق آن، فرضیه های ناظر به جامعه خاص از درون آن مدل انتزاعی که جنبه فرازمانی و فرامکانی دارد، به طور قیاسی استخراج می شوند و پس از اعتبارسنجی و تأیید تجربی آنها که بیشتر با شیوه ها و تکنیک های مرسوم در روش های تحقیق صورت می پذیرد، امکان تدوین مدل انضمامی فراهم می گردد که در بردارنده پاسخ به پرسش انضمامی تحقیق است.

۱. یکی از راه های غنی سازی چارچوب های مفهومی و نظری درون دینی که در عین حال، مانع از جمودگرایی نیز می شود، استفاده از فرضیه هایی است که عالمان علوم اجتماعی در تحقیقات خود به کار گرفته و می گیرند و نیز فرضیه هایی که خود نظریه پرداز از طریق تأملات ذهنی خود به آنها دست می یابد، مشروط به اینکه این فرضیه ها به آموزه های دینی یا گزاره های نظری برگرفته از متون دینی قابل ارجاع باشند (ر.ک: بستان (نجفی)، نظریه سازی دینی در علوم اجتماعی، ص ۱۱۷).

البته تعبیر راهبرد قیاسی نباید موجب این توهم شود که پژوهشگر در این مرحله لزوماً به روش‌های کمی متوسل خواهد شد؛ زیرا همان‌گونه که پوپر در کتاب حدس‌ها و ابطال‌ها یادآور شده، راهبرد قیاسی نه تنها درباره نظریه‌های حاوی مجموعه‌ای به هم پیوسته از قوانین فراگیر، بلکه درباره نظریه‌هایی که به شکل توصیف فرایند علی ساخته و پرداخته شده‌اند، کاربرد دارد^۱ و این در حالی است که نظریه‌های قسم دوم در علوم انسانی معمولاً از روش‌های غیرکمی بهره می‌گیرند. به علاوه، همچنان‌که برخی روش‌شناسان استدلال کرده‌اند، روش‌های کیفی تفسیری نیز در واقع، همان روش‌های فرضی-قیاسی‌اند که درباره امور معنادار به کار می‌روند.^۲ در نتیجه، با توجه به اینکه مدل نظری برگرفته از متون دینی می‌تواند مشتمل بر هر یک از این سه دسته گزاره‌ها (گزاره‌های حاکی از قوانین فراگیر، گزاره‌های بیانگر فرایندهای علی و گزاره‌های ناظر به امور معنادار) باشد، تعیین اینکه چه شیوه‌ها و تکنیک‌هایی را در این مرحله باید به کار گرفت، به موضوع تحقیق و نوع داده‌های آن بستگی خواهد داشت و به فراخور مورد، ممکن است از تکنیک‌های کمی یا کیفی، و یا تلفیقی استفاده شود.

نکته شایان توجه در این مرحله، لزوم حرکت نظریه‌پرداز از اجمال به تفصیل است، یعنی بر خلاف مرحله قبل که در آن بر اصل تجمیع و کوچک‌سازی چارچوب نظری با هدف آسان‌سازی ربط عوامل به یکدیگر تأکید شد، اقتضای این مرحله که در بردارنده فرضیه‌سازی و ارزیابی تجربی فرضیه‌هاست، آن است که گزاره‌های تجمیع‌شده بار دیگر به‌طور تفصیلی در کانون توجه قرار گیرند. برای مثال، اگر در مرحله استخراج گزاره‌ها از متون دینی به صد گزاره و عامل مرتبط با پرسش تحقیق دست یافته باشیم، ممکن است با تجمیع این عوامل در مرحله ساخت مدل نظری، آنها را به هشت عامل اصلی ارجاع دهیم که این کار باعث می‌شود بخش عمده عوامل (عوامل فرعی) در سایه قرار گرفته و چه بسا از نگاه نظریه‌پرداز پنهان بمانند. اما در مرحله ششم، همه عوامل صدگانه و گزاره‌های حاوی آنها مجدداً به عرصه تحقیق بازمی‌گردند و مبنای فرضیه‌سازی قرار می‌گیرند.

هنگامی که فرضیه‌های برگرفته از مدل نظری با واقعیات انضمامی مطابقت داده می‌شوند، با یکی از سه احتمال ذیل روبه‌رو خواهیم شد: نخست، آنکه انطباق فرضیه بر واقعیت با شواهد

۱. رینولدز، مقدمه‌ای بر نظریه‌سازی، ص ۱۷۷.

2. Føllesdal, "Hermeneutics and the Hypothetico-Deductive Method", *Readings in the Philosophy of Social Science*, p. 236.

تجربی تأیید شود که در این حالت، فرضیه مزبور در ساخت مدل تجربی به کار گرفته خواهد شد؛ دوم، آنکه فرضیه را غیر منطبق و غیر مرتبط تشخیص دهیم، خواه این نبودن ارتباط ناشی از نادرستی فرضیه به‌رغم تحقق موضوع آن در واقعیت باشد و خواه به این دلیل باشد که اساساً موضوع فرضیه در آن ظرف زمانی و مکانی منتفی بوده است که در هر دو حالت، فرضیه از دستور کار خارج می‌شود؛ سوم، آنکه به دلیل فقدان داده‌های تجربی و فراهم نبودن امکان آزمون تجربی، انطباق فرضیه بر واقعیت قابل احراز نباشد که در این حالت، براساس مبنای تفکیک میان دو سطح تجربی و فراتجربی، فرضیه حذف نخواهد شد و می‌توان به‌عنوان یکی از گزاره‌های فراتجربی نظریه درون‌دینی بر آن تصریح و تأکید کرد، مشروط بر اینکه از نظر درون‌دینی دارای پشتوانه استدلالی درخور قبولی باشد.

ناگفته نماند در جهت بسط فرضیه‌های برگرفته از مدل نظری انتزاعی، امکان به‌کارگیری این تکنیک برای محققان فراهم است که براساس گزاره‌های نظری استخراج شده و با عنایت به تکنیک‌های موجود در واقعیت، به بسط مصداقی آن گزاره‌ها اقدام کنند، یعنی مشابه همان کاری که فقها در مواجهه با وسایل و ابزارهای نوپدید (مُستَحَدَث) انجام می‌دهند و با تطبیق عمومات و اطلاعات، حکم آنها را استنباط می‌کنند. برای نمونه، اگر فقها از عمومات سفارش به تبلیغ دین مانند آیه «الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ»،^۱ مطلوبیت بهره‌گیری از ابزارها و شیوه‌های نوین اطلاع‌رسانی برای ترویج باورها و ارزش‌های دینی را استنتاج می‌کنند، محقق جامعه‌شناسی اسلامی نیز می‌تواند از گزاره عام تأثیر رسانه‌ها بر عرفی شدن که از متون دینی استخراج شده، فرضیه تأثیر شبکه اینترنت بر عرفی شدن را استنتاج کند و آن را در پژوهش تجربی خود به کار گیرد. فرضیه‌هایی از این دست را هرچند عیناً در متون دینی وارد نشده‌اند، ولی به این جهت که از مصداق‌های گزاره‌های مستخرج از متون دینی هستند، می‌توان به متون دینی منتسب ساخت.

۱-۳. دورنمایی از نظریه قابل استحصال با روش پیشنهادی

حاصل بحث گذشته، به دست دادن یک چارچوب روش‌شناختی برای نظریه‌سازی مبتنی بر متون دینی در علوم اجتماعی بود. توجه به برخی اقتضاها این چارچوب، به‌ویژه تأکید آن بر دستیابی به مدل نظری از طریق تأمل نظریه‌پرداز در مناسبات منطقی، مفهومی و عینی میان

۱. احزاب، ۳۹.

عناصر کدگذاری‌شده، نکته مهمی را درباره ماهیت نظریه‌ای که از این رهگذر تولید خواهد شد، خاطر نشان می‌کند، نکته‌ای که مقصود از تعبیر نظریه یا نظریه‌سازی مبتنی بر متون دینی را روشن‌تر می‌سازد. اولاً، واضح است که نباید آن نظریه را چیزی تلقی کرد که عیناً در لابه‌لای متون دینی موجود است و با این روش، استخراج می‌گردد، آنچنان‌که یک غواص گوهری گران‌بها را از اعماق دریا خارج می‌کند؛ ثانیاً، نباید گمان شود نظریه صرفاً از استخراج و کنار هم قرار دادن مجموعه‌ای از گزاره‌های جداگانه متون دینی بدون هیچ دخل و تصرفی از سوی نظریه‌پرداز به دست می‌آید تا در نتیجه، بتوان نقش وی را مثلاً به نقش یک مونتاژگر تقلیل داد.^۱

در مقابل، فرض صحیح آن است که گفته شود افزون بر استخراج مؤلفه‌ها و عناصر سازنده نظریه از متون دینی، تأملات نظریه‌پرداز نیز در چگونگی تلفیق و تنظیم آنها دخالت دارد و به این ترتیب، نظریه در کلیتش، حاصل ترکیب آن مؤلفه‌ها در ذهن نظریه‌پرداز و با اعمال نظر وی خواهد بود. از این گذشته، همچنان‌که در توضیح مرحله چهارم اشاره شد، گزاره‌پردازی به شیوه غیرمستقیم که بخش عمده گزاره‌ها را شامل می‌شود، از سویی متکی به گزاره‌های دینی و از سوی دیگر مبتنی بر تدوین و تنظیمی است که خود نظریه‌پرداز صورت می‌دهد که این امر نیز جنبه دیگری از مداخله نظریه‌پرداز در فرایند ساخت نظریه را منعکس می‌سازد. بنابراین، آنچه در نهایت رخ می‌دهد، نه کشف نظریه، بلکه ساخت نظریه است و با قبول این مطلب، دیگر نمی‌توانیم به بهانه دینی بودن نظریه از ورود آن به میدان نقد و بررسی و رویارویی با نظریه‌های رقیب سر باز زنیم. با این حال، نقش خلاقیت یا تخیل خلاق در نظریه‌سازی که برخی روش‌شناسان تأکید ویژه‌ای بر آن دارند،^۲ در این شیوه نظریه‌سازی چندان پررنگ نبوده و دیگر به‌عنوان رکن اساسی نظریه‌پردازی مطرح نیست.

با توجه به توضیح یادشده، از سویی وجه تمایز این شیوه نظریه‌سازی با شیوه نظریه‌سازی برخی عالمان مسلمان که بدون اسناد و ارجاع مستقیم به گزاره‌های متون دینی و حداکثر با الهام از آنها به ساخت نظریه اقدام می‌کنند، مشخص می‌شود. به اجمال می‌توان گفت: در شیوه پیشنهادی، آنچه اولویت دارد، جنبه تفسیری (تفسیر متون دینی) است و جنبه ابداعی نظریه‌پرداز

۱. بر فرض آنکه بتوان چیزی را به یکی از این دو صورت از متون دینی استخراج کرد، «نظریه» خواندن آن محل اشکال است.

۲. شومیکر و دیگران، نظریه‌سازی در علوم اجتماعی، ص ۱۷۳.

در امتداد و در خدمت آن قرار می‌گیرد، در حالی که در شیوه دوم، جنبه ابداعی و نوآوری نظریه پرداز اولویت می‌یابد و جنبه تفسیری حداکثر یک مزیت تلقی می‌شود، بی‌آنکه شرط لازم برای نظریه پردازی به شمار آید.

از سوی دیگر، شیوه پیشنهادی نظریه سازی با تکیه بر متون دینی، تمایز درخور توجهی با شیوه رایج نظریه سازی علمی دارد و آن اینکه نوآوری‌های مفهومی در قالب ابداع یا استعاره مفاهیم نظری،^۱ آنچنان که در بسیاری از نظریه‌های علوم طبیعی و اجتماعی مطرح است، در این شیوه ضروری تلقی نمی‌شوند و چه بسا باعث شوند فرایند نظریه سازی از مسیر اصلی خود خارج شود. به همین دلیل، شاید کسانی که برداشتی تنگ دامنه از مفهوم نظریه دارند و آن را لزوماً وابسته به مفاهیم نظری می‌انگارند، عنوان وسیع تر «تبیین»^۲ را برای این شیوه، مناسب تر از عنوان نظریه سازی بدانند. در ضمن، این امکان نیز وجود دارد که کسانی با پای بندی به مفهوم تنگ دامنه نظریه، شیوه یا شیوه‌هایی بدیل برای نظریه سازی مبتنی بر متون دینی پیشنهاد دهند؛ زیرا دفاع از این شیوه هرگز به معنای نفی شیوه‌های احتمالی دیگر نیست.

ممکن است در صدق عنوان نظریه سازی از جهت دیگری مناقشه شود و آن اینکه براینکه این روش چیزی نیست جز تدوین مدل‌های فراگیری که صرفاً همه عناصر دخیل در مسئله مورد نظر را دربر می‌گیرند، بی‌آنکه حاوی عنصر تبیینی ویژه‌ای باشند. در پاسخ به این مناقشه احتمالی می‌توان سه نکته را یادآور شد:

نخست، آنکه اگر اصل شناسایی و تبیین عامل مسلط به درستی اجرا شود، اصولاً زمینه‌ای برای طرح این مناقشه باقی نمی‌ماند؛

دوم، آنکه مفهوم نظریه به دلایل بسیار، از جمله وابسته بودن به پارادایم، دارای ابهام معنایی است و شاید بتوان آن را مشترک لفظی دانست؛ از این رو، مناقشه مزبور در بهترین حالت فقط بر پایه برخی پارادایم‌ها قابل طرح است، نه همه پارادایم‌ها. به طور خاص، در پارادایم تفسیری نه تنها چنین محدودیتی در اطلاق عنوان نظریه وجود ندارد، بلکه تصویری که از نظریه در مثل نظریه زمینه‌ای به دست داده می‌شود، دقیقاً مشابه همین تصویری است که روش پیشنهادی مطرح می‌کند؛

سوم، آنکه این مناقشه بر فرض تمام بودن، تنها باعث می‌شود از به کارگیری عنوان نظریه پرهیز شود، اما به هدف اصلی این روش خدشه‌ای وارد نمی‌سازد؛ زیرا هدف اصلی، معرفی

1. theoretical terms

2. explanation

روشی بوده است که براساس آن بتوان دیدگاه جامع متون دینی درباره مسائل گوناگون اجتماعی را استخراج و تبیین کرد.

نکته آخر اینکه، ممکن است تصور شود نظریه‌ای که با این شیوه به دست می‌آید، به دلیل پرهیز از به‌کارگیری سازه‌های غالباً پیچیده نظری، دارای امتیاز سادگی^۱ خواهد بود، امتیازی که بسیاری از روش‌شناسان آن را از معیارهای ترجیح نظریه بر نظریه‌های رقیب به شمار آورده‌اند؛^۲ زیرا هم با اصل صرفه‌جویی در تفکر سازگار بوده و هم به اصل ابطال‌پذیری پوپر قابل ارجاع است؛ چون نظریه ساده‌تر، ابطالش نیز آسان‌تر است. با این حال، باید توجه داشت که سادگی نظریه فقط به سادگی مفاهیم آن بستگی ندارد، بلکه بیشتر تابع سادگی صورت‌بندی منطقی آن است و از این جنبه اخیر نمی‌توان تضمین کرد که نظریه برگرفته از متون دینی لزوماً نظریه ساده‌ای باشد، بلکه به دلیل اهمیاتی که در این الگوی نظریه‌سازی به گردآوری و نظام‌دهی به همه عوامل مؤثر در متغیر وابسته وجود دارد، عملاً به سمت نظریه‌ای اشباع‌شده^۳ که می‌کوشد همه عوامل و سازه‌های تبیین‌کننده را در خود جای دهد، حرکت خواهیم کرد و چنین نظریه‌ای قهراً نمی‌تواند خالی از پیچیدگی باشد.

گفتنی است خود این مبنا که سادگی از امتیازهای نظریه به شمار آید، صرفاً به دلیل فوائد عملی آن، به‌ویژه سهولت تفهیم و تفهّم، می‌تواند توجیهی داشته باشد وگرنه از نگاه معرفت‌شناختی محل اشکال است؛ زیرا گذشته از برخی نقدهایی که به آن وارد شده،^۴ روشن است که سادگی نمی‌تواند یک معیار ثبوتی و نفس‌الامری برای ترجیح نظریه تلقی شود؛ چون به لحاظ ثبوتی هیچ توجیهی ندارد که واقعیت را همواره ساده فرض کنیم و پیچیدگی‌اش را کمتر از آنچه هست، در نظر بگیریم.^۵

1. simplicity

۲. پوپر، منطق اکتشاف علمی، ص ۱۴۳-۱۴۵؛ تریگ، فهم علم اجتماعی، ص ۱۷۹؛ شومیکر و دیگران، نظریه‌سازی در علوم اجتماعی، ص ۲۰۳؛ طالبان، جامعه‌شناسی سیاسی کلان، ص ۱۰۰.

3. saturated theory

4. Newton-Smith, *The Rationality of Science*, p. 230.

۵. تریگ، فهم علم اجتماعی، ص ۱۷۹.

۱-۴. مراحل ساخت نظریه عرفی شدن با تکیه بر متون اسلامی

چنان‌که در فصل آینده خواهد آمد، هدف اصلی این تحقیق، ساخت نظریه‌ای علی در باب عرفی شدن با رویکردی درون‌دینی و مبتنی بر منابع اسلامی است و راهبردی که برای نظریه‌سازی در این خصوص انتخاب شده، راهبردی تلفیقی است که دو راهبرد استقرایی و قیاسی را در دو مرحله مجزا و در امتداد هم به کار می‌گیرد. در مرحله نخست، نظریه‌پرداز با استقرا در متون آموزه‌ای اسلام به استنتاج‌های اجتهادی و عقلی از آنها می‌پردازد و در نهایت، به مدل نظری جامعی درباره عوامل عرفی شدن می‌رسد. بدین‌سان، آنچه در این مرحله دنبال می‌شود، استنباط مدلی نظری از خود متون دینی است که در تبیین عوامل کلی فراز و فرود جایگاه اجتماعی دین به کار آید.

در عین حال، با توجه به اینکه کاربرد این مدل نظری در تبیین واقعیت انضمامی نیز مورد اهتمام است، نمی‌توان نسبت به اعتبارسنجی و تأیید تجربی فرضیه‌های مستخرج از آن کاملاً بی‌اعتنا بود که این امر، ورود به مرحله دوم را با راهبرد قیاسی ضروری می‌سازد، هرچند به دلیل محدودیت‌های مربوط به گردآوری شواهد تاریخی در این زمینه، امکان ارزیابی و آزمودن فرضیه‌ها در حد مورد انتظار فراهم نیست.

بر این اساس و با عنایت به مباحث گذشته، ساخت نظریه عرفی شدن بر پایه متون اسلامی، نیازمند پیمودن مراحل شش‌گانه ذیل است:

- تدوین پرسش تحقیق؛
- مروری بر ادبیات نظری بحث عرفی شدن؛
- جستجو و استخراج گزاره‌های مرتبط با تبیین علی عرفی شدن در متون دینی؛
- گزاره‌پردازی؛
- ساخت مدل نظری انتزاعی با تأکید بر چند اصل مهم، شامل دسته‌بندی، تجمیع، شناسایی عوامل مسلط، بازاندیشی و بازسازی مستمر مدل نظری در پرتو رجوع به واقعیات و نظریات موجود؛
- ساخت مدل تجربی انضمامی با تأکید بر حرکت از اجمال به تفصیل که در خلال آن، فرضیه‌های ناظر به جامعه ایران از درون مدل انتزاعی عرفی شدن به‌طور قیاسی استخراج می‌شوند و پس از تأیید تجربی آنها با شیوه‌ها و تکنیک‌های مرسوم در روش‌های تحقیق، مدل انضمامی که در بردارنده پاسخ به پرسش انضمامی تحقیق است، تدوین می‌گردند.

مفروض و مورد انتظار آن است که مباحث آینده کتاب از میان این شش مرحله، پنج مرحله نخست را کاملاً منطبق با چارچوب روش‌شناختی مطرح‌شده در این بحث ارائه کنند. از این‌رو، فصل دوم متکفل دو مرحله نخست، یعنی تدوین پرسش تحقیق و مرور ادبیات نظری است؛ فصل سوم به دو مرحله گزاره‌یابی و گزاره‌پردازی اختصاص یافته است و فصل چهارم، معطوف به ساخت مدل نظری انتزاعی عرفی‌شدن است که از مهم‌ترین بخش‌های این نوشتار به شمار می‌آید. اما راجع به آخرین مرحله، یعنی ساخت مدل تجربی عرفی‌شدن در ایران، با مشکلی اساسی در خصوص این تحقیق و تحقیقات مشابه روبه‌رو هستیم و آن، فقدان داده‌های معتبر تاریخی درباره وضعیت دین و دین‌داری ایرانیان در دوره‌های پیشین است، همچنان‌که داده‌های مناسبی در این زمینه از دیگر کشورها که امکان تحقیقات تطبیقی را فراهم کند، در دست نداریم. این مشکل موجب می‌شود نتوان از آزمون مدل نظری و فرضیه‌های مستخرج از آن به معنای دقیق این اصطلاح سخن گفت و در نتیجه، امکان ساخت مدل تجربی نیز در هاله‌ای از ابهام فرو می‌رود. با این حال، ضرورت دارد در حد مقدور و با تکیه بر شواهد موجود، به تطبیق مدل نظری و فرضیه‌های آن بر واقعیات انضمامی اهتمام شود، هرچند این کار نتواند هدف ارزیابی تجربی فرضیه‌ها را دقیقاً برآورده سازد؛ زیرا در غیر این صورت، به دلیل انتزاعی بودن مدل، ظرفیت‌های تبیینی، پیش‌بینی‌کنندگی و کاربردی آن تا حد زیاد پنهان خواهند ماند و جایگاه آن تا حد مدعیات صرف که فاقد هرگونه پشتوانه تجربی‌اند، تنزل خواهد یافت.^۱ از این گذشته، بدون پیمودن مرحله آخر، ممکن است در اصل نظریه بودن نظریه تردید شود.^۲

۱. به گفته برخی متخصصان روش تحقیق در علوم اجتماعی، واقعیت انکارناپذیر در این علوم آن است که داده‌های حاصل از کلیه ابزارهای اندازه‌گیری - خواه کمی و خواه کیفی - با انواع محدودیت‌ها و خطاها همراه‌اند و در چنین موقعیت‌هایی ناگزیر باید میان برخورداری از سنجه‌های ناکامل مفاهیم مورد بررسی، یا چشم‌پوشی کامل از تحقیق تجربی، یکی را برگزینیم (طالبان، جامعه‌شناسی سیاسی کلان، ص ۱۳۱).
۲. اگرچه درباره تعریف دو مفهوم نظریه و مدل و تمایز میان آنها، توافقی وجود ندارد، ولی برحسب تلقی برخی فیلسوفان علم، «اگر برای مدل، مضمونی واقعی قائل شویم، به نظریه بدل خواهد شد ... مدل‌پردازان درباره عالم خارج چیزی نمی‌گویند؛ این کار نظریه‌پردازان است ... مدل‌ها تنها ارزش ارشادی دارند و معین نمی‌کنند کدام زنجیره خاص است که واقعاً رخ می‌دهد» (راین، فلسفه علوم اجتماعی، ص ۱۱۹-۱۲۱). بر پایه این تلقی، دستیابی به نظریه، تنها پس از تکمیل مرحله اخیر، یعنی ساخت مدل تجربی عرفی‌شدن، میسر می‌شود. همچنین برحسب این تلقی نسبتاً رایج که فرضیه‌ها با برخورداری شدن از شواهد قابل ملاحظه به نظریه تبدیل می‌شوند، صدق مفهوم نظریه با پشتیبانی شواهد تجربی بیوند می‌خورد (شومیکر و دیگران، نظریه‌سازی در علوم اجتماعی، ص ۲۱).

به هر حال، فصل پنجم، ضمن پذیرش وجود چنین محدودیتی، به مبحث ساخت مدل تجربی عرفی شدن در ایران اختصاص یافته است. در این فصل کوشش خواهد شد با به کارگیری یکی از روش‌های کیفی جامعه‌شناسی در تحقیقات کلان، یعنی تحلیل درون‌موردی^۱، توضیحاتی درباره عوامل، فرایند و سازوکارهای علی منجر به عرفی شدن در ایران ارائه گردد و شواهد آنها به میزانی که در دسترس بوده‌اند، به کار گرفته شوند. تحلیل درون‌موردی، شیوه‌ای از استنباط علی است و به بررسی ویژگی‌ها، ساختارها و فرایندهای خاصی می‌پردازد که تنها در یک مورد واحد وجود دارند، ضمن آنکه آزمون فرضیات تحقیق نیز در پرتو همان ویژگی‌های خاص صورت می‌گیرد. از این روش برای یافتن مکانیزم‌های میانجی که متغیر مستقل را به متغیر وابسته پیوند می‌زنند، استفاده می‌شود.^۲

1. within-case analysis

۲. طالبان، «تأملی بر تکنیک ردیابی فرایند در مطالعات انقلاب اسلامی ایران»، پژوهشنامه متین، ش ۴۰، ص ۹۴-۹۵.

فصل دوم

مفاهیم و کلیات

۲-۱. بیان مسئله

بیشتر جامعه‌شناسان کلاسیک، آینده‌ای جز زوال یا افول برای دین پیش‌بینی نمی‌کردند و شماری از جامعه‌شناسان دین معاصر همچنان از نظریه‌عرفی شدن با برخی تعدیلات پشتیبانی می‌کنند. در مقابل، نظریه‌پردازان فراوانی در دهه‌های اخیر به موازات گسترش جنبش‌های احیای دین و بنیادگرایی دینی، در اصل وقوع پدیده‌عرفی شدن یا در قطعیت و شمولیت آن مناقشه کرده‌اند و برخی حتی از سکولارزدایی و گسترش فرایند دینی شدن سخن گفته‌اند. به سبب این تقابلهای فکری با آشفتگی محسوسی در این بحث روبه‌رو هستیم و از این رو، اهمیت طرح مجدد مسئله‌عرفی شدن و ضرورت گسترش تأملات نظری و تحقیقات تجربی در این زمینه همچنان احساس می‌شود.

از سوی دیگر، با توجه به اینکه متون دینی اسلام حاوی آیات و احادیث بی‌شماری هستند که مستقیم یا غیرمستقیم درباره‌ جایگاه و کارکردهای اجتماعی دین و عوامل تقویت یا تضعیف آنها سخن گفته‌اند و با عنایت به اعتبار معرفتی بی‌بدیل این متون، بررسی مسئله‌عرفی شدن از چشم‌انداز درون‌دینی می‌تواند به پیشرفت‌های نظری عمده در این حوزه و به تبع آن، گسترش تحقیقات تجربی بومی و مبتنی بر چارچوب‌های نظری درون‌دینی بینجامد. بر پایه‌ چنین ملاحظه‌ای است که این تحقیق درصدد برآمده تا نظریه یا مدلی برگرفته از منابع اسلامی در این زمینه به دست دهد.

در توضیح این هدف و چگونگی دستیابی به آن می‌توان سه گزینه مختلف برای توجیه مراجعه به متون اسلامی در جهت استخراج نظریه‌ای در باب عرفی شدن مطرح کرد:

۱. ارائه نظریه‌ای پالایش‌شده از طریق رفع نقصان‌ها و خطاهای موجود در نظریات غربی عرفی شدن و تطبیق آنها بر آموزه‌های اسلامی؛

۲. ارائه نظریه‌ای منطبق با تجربه تاریخی مسلمانان با توجه به اقتضاهای آموزه‌ای اسلام؛
۳. ارائه نظریه‌ای هم‌تراز با نظریات موجود به منظور نشان دادن قابلیت‌های نظریه‌پردازی
متون اسلامی در علوم انسانی و اجتماعی.

هر یک از این گزینه‌ها، مسیر و مراحل کار را قدری متفاوت از دیگری می‌سازد. به‌طور خاص، گزینه نخست اقتضا می‌کند که تحقیق از نقد دقیق و تفصیلی نظریات موجود آغاز شود و پس از مشخص کردن نقصان‌ها و خطاهای آنها، به استخراج نظریه‌ای در باب عرفی شدن از متون اسلامی مبادرت گردد که فاقد آن نقصان‌ها و خطاها باشد و این مزیت در پایان با دقت و وضوح نشان داده شود. گزینه دوم نیز نیازمند بحث‌های جامعه‌شناسی تاریخی به منظور نشان دادن تأثیر آموزه‌های اسلام بر وقوع یا عدم وقوع عرفی شدن در جوامع اسلامی است. ولی از آنجا که دلیل و انگیزه اصلی این تحقیق، گزینه اخیر است، کوشش خواهد شد همه مباحث بر محور آن سامان یابند و قهراً اقتضاهای دو گزینه نخست، مبنای تعیین مسیر تحقیق قرار نخواهند گرفت.

از میان انواع مختلف نظریه، شامل نظریه‌های علی که به پرسش از عوامل یا سازوکارهای علی پاسخ می‌دهند، نظریه‌های تفسیری که پاسخی به پرسش از معانی ذهنی و تعریف‌های کنشگران فراهم می‌آورند، نظریه‌های کارکردی که واقعیت‌های اجتماعی را برحسب پیامدها و آثارشان تبیین می‌کنند و نظریه‌های هنجاری که با بهره‌گیری از مدل‌سازی‌های آرمانی به تبیین امور می‌پردازند، این تحقیق درصدد ارائه نظریه‌ای علی است که بتواند زمینه‌ها و عوامل عرفی شدن فرد و جامعه و تا حدودی سازوکارهای تأثیر این عوامل را تبیین کند. در نتیجه، پرسش اصلی تحقیق از این قرار خواهد بود: «برحسب رویکرد اسلامی، چه زمینه‌ها و عواملی در عرفی شدن فرد و جامعه مؤثرند و این تأثیر چگونه صورت می‌گیرد؟» که در دو سطح به آن پاسخ داده خواهد شد: سطح انتزاعی و فراتر از زمان و مکان خاص و سطح انضمامی و ناظر به زمان و مکان خاص (جامعه معاصر ایران).

بر این اساس، راهبرد نظریه‌سازی در این تحقیق نیز تا حدودی آشکار می‌گردد و آن، راهبرد تلفیقی استقرایی-قیاسی است که در برابر راهبردهای عقلی-قیاسی و تجربی-استقرایی قرار می‌گیرد. راهبرد استقرایی-قیاسی با استقرا در متون آموزه‌ای اسلام به استنتاج‌های اجتهادی و عقلی از آنها می‌پردازد و در نهایت، به یک نظریه جامع درباره عوامل مؤثر بر عرفی شدن می‌رسد. بدین‌سان، آنچه مورد نظر است، استنباط نظریه یا مدلی نظری از خود متون دینی است که در تبیین عوامل فراز و فرود جایگاه اجتماعی دین به کار آید و این به معنای آن است که دین